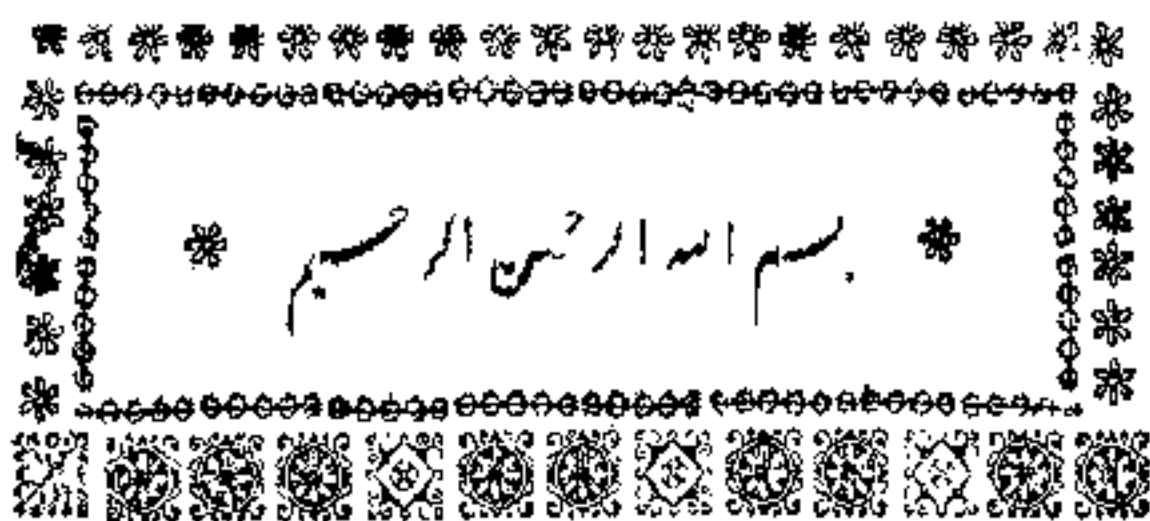


در شناخت اسلام

محمد وجيه ابو الفضل
(المورخ بيدار بخت)



التعلل لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
 عباده الصالحين * ونشره لجهل بعض عباده انه المجاهد بين *
 ووضحه ولو على لسان بعض عباده المنهيين * ولقنه حجة ابطال
 لتوهمات الباطليين * فخصه بهذه العناية من بين الطالبين *
 وفعله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والعلو على رسوله
 سيد المرسلين * شفيع الملئذين * وسيلتنا في الدنيا والدين *
 واله المهديين الهادين * وصحبه المهتدين الراشدين * وتابعيهم
 وتبعهم من الائمة المجتهدين والعلماء الراشدين * الى يوم الدين *
 اما بعدى گوید بنده امیدوار بر رحمت پروردگار مجتهد و جلیل القدر
 المفسر ابو بباللقب المورخ بیدار بخت الصل یقی الحنفی
 القادری الصل رس فی الامریة الکلیة شرف الله له ولوالیه

وَأَمْسُقُ إِلَيْهَا وَإِلَيْهِ أَهْلُ الْمَوْلُوتِ مَوْلَى بَيْتِهَا رَبُّ الْعَرْشِ
 که درین زمان فتنه توانان اکثر مسلمانان بر گاله و هندوستان
 بپا شد و در متفرق نشیده اند و اکثر آق ایشان در امور دین
 بسبب منازعات و مخالفت گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال
 رسید است * گزیده اول از قوم جهال و غوام اند که رسو مهمل آبی
 خود را حق می انگارند بلکه عین دین می پندارند و هیچ وجه بموا عظم
 و نصائح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
 بهر آن ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علمای ویدیه
 بر دین گارد اولیا و یک گردا بردند پس آنچه به تحقیق ایشان
 حق بود اختیار کردند پس بیان نیز بر و اینها هستیم * و در حقیقت
 اینها مسعد اق قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
 سور بقره است **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ
 مَا آفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَلَوْ كَانَ مِنْكُمْ لَمَّا لَإِيعَقِلُونَ شَيْئًا أُولَئِكَ هُمُ
 السَّافِهُونَ** یعنی وقتی که گفته می شود بآن قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
 است آن را خدا می تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
 که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود پدرهای
 را که پدران خود را بر آن پیروی می داریم * پس الله تعالی در شان

اینها می فرماید که ایابیردی روش پدران خود را خواهند نمود
 اگر چه پدران آنها یخری را تفهمند و بوجهی را ادراست نیابند
 قعود بالله منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات
 قاسده در دل ایشان سکن نشده و بر تبه جهل مرکب نرسیده
 پس بتوفیق الهی سخن حق و اقبال می کنند و براه راست می رسند
 گروه دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه بعضی را حقیقت
 ایمان و اسلام قرار داده اعتقاد می دارند * و باعث آن این است
 که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کثمت
 و کرامت و دلائل فضل و شهادت و مقتدای انام و پیشوای
 خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال و الاکرام بودند اگر
 این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مباشر
 آنها نمی شدند و بزرندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند *
 چنانچه ضرب المثل زبان زوایشان است که عادات اسادات
 سادات العادات * و در حق ایشان نیز نصایح و مواظبت نمودند
 نمی گردیده و خاصه در بار ایشان باعث دیگر نیز هست و آن
 این است که اگر عادت قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیر و تخریب و توهم و تفسیق بزرگان ایشان لازم
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد
و نه رویند که همین وجه معیشت و سرمایه حیات ایشان است
بالکلیه مسدود خواهد شد لکن از آنها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها
اصرار و مبالغه می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم مرسومه
و احیای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند
تا منصب پیری و شیخی اینها بر جای خودش برقرار ماند و فواید
آبائی در باده ایشان نیز جاری و ستاری باشد و آرزین فرقه کسانیکه
جزی لیاقت و بهره اند هنر کتابت می دارند فتاویٰ بیاه کرده
و رسائل تألیف نمود، بر امور بدعیه سیه آبای خود بدلائل مرجوحه
و اقوال ضعیفه استدلال کرده و بنا و بیانات دیکه و روایات
شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند و در واقع این
گروه مرصداقی قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزو
بست و پنجم در سوره زخرف مرقوم است **بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا**
أَبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّسْلَمُونَ و نیز در همین رکوع حکایت
اقوال ایشان می فرماید که **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم**
مُسْلِمُونَ و نیز **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ** و نیز **وَقُلْ إِنِّي خَشِيتُ اللَّهََ**
وَأَتَىٰ بِذِكْرِهِ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكُمْ فَانكَبْتُ عَلَىٰ نَفْسِي ۚ لَوْلَا إِفْصَالُ رَجُلَيْنِ
وَأَن يَأْتِيَ بِلَاكُمُ الْمَاءُ مِن مَّوَادِّ السَّجَّادِ ۚ

به کافرون ترجمه بماند می گویند بد رستی که مایافته ایم به ران خود و به طریقه
 و سیرتی و مابعد کردارهای آنها را دریافته گانیم و نیز قول ایشان را و ایت
 می نماید که می گویند بد رستی که مایافته ایم به ران خود و ابر کینسی و روشی
 و مابعدیهای ایشان افتد اکتفا گانیم پس بگوای پیغمبر که آیا
 متابعت به ران جایل خودی کنید اگر چه بیادیم راهی را که راست
 تر باشد از طریق به ران شما پس در جواب آن می گویند که ما از
 راه و روش شما از کار دادیم و به پیروی که فرستاده شده آید شما را فرایم
 بیست ^و نایق را تقلیدشان بر باد داد که دو عهد لعنت بر این تقلید باد
 و گر چه عقاش سوی بالای پرو و مرغ تقلیدش به رستی می برد
 فمؤذ بالله منهم و من عقاید هم لیکن بعضی از ایشان که
 الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
 است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قائم
 و مستقیم اند و قلیل ما هم و گره و سحر و کسانانی اند که آبای
 ایشان جمالی و قوم رفیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما
 و شرفا اند و خاند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت
 عبادت خوانی آموخته اند و غلظت مکان و رفعت شان ایشان
 دیده و نخست و حقارت احوال آبای خود مشهور کرده آداب علما

و شرفاء لباس و هیأت ایشان برگزیده اند و از رسوم پیچیده
آبایی و عادات و ذیله قهقاری خود بیرون آمده اند و بعد از این
تحصیل قضیلت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس
بجزی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی و در
بیان مسائل و رسائل هندی و در قصص و حکایات خوانند و در رسم
خودلباست و علم فرا هم آورده و در نزد علماء و شرفاء داخل
شده و در مجلس شادی انیس ایشان و در محافل و عوت
و عادات جنس ایشان گردیده و از خرمن آداب و عادات
ایشان خوشه چیده و بعد با علماء و شرفاء و مسادات زنده تاد
قوم خود ریاست و سر داری پیدا کنند و از عزت علماء و شرافت
شرفا بهره اند و زنده آینه اجتماع حصول ریاست و شرافت و عظم را
بیش کسب اموال و پیری و شینگی را و سیاه تحصیل جاه و جلال
ساخته و برای دفع عیب آبرائی و نقض ذاتی اولاد رسوم و عادات
پیش برگان خود را مطلقا و عموما حرام و بدعت قبیحه می خوانند و از آنها
تری محض و تحسب بحت می کنند و می گویند که مایان اذ اعمال بدوان
و افعال قبیحان خود را براریم و هرگز بنویز آنها نمی کنیم بلکه از آنها
توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیرا که

بمضمون حدیث شریف التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است
ما از ان عیوب پاک و صاف شدیم و عیب پدران به پسران
سرایت نمی کند زیرا چه آیه ای اکثر پیغمبران با اعمال قبیح و اقوال کفریه
مگر فتاد بودند و هرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسل که از اولاد آنها
بودند نگردد و از آنجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
نیست که فرق کنند که کدام رسوم کفریه و کدام بدعت خربه و کدام
بدعت بکر و چه و کدام بدعت سیاه و کدام بدعت حسنه و کدام
بدعت واجبه است لهذا بر تعالیه صراحت در شرح شریعت مذکور
نیست و هر دو میان این اقوام مشهورند پس علی الاطلاق آن همه
افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه
بدعت را سببه می نامند و عوام را از جمیع افعال مرتکبه و اعمال مرسومه
بالکلیه منع می کنند و علی بن ابی القیاس در مسائل شرعی آنچه در ذهن
و قیاس ایشان خطور می کند فتوی می دهند و چون مردمان
ایشان را مثل پادشاهان و شرفانی شمرند و توقیر و تعظیم و اکرام
و تکریم مانند ایشان در حق این نو مسلمانان مرعی نمی داشتند پس
به طبع حصول کمال عزت و هوس تساوی مرتبت نیست گویی

و عیب چوئی علما شمار و شمار خود ساختند و به توهمی علما و تشبیهی شهرت
 برداشتند و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علمای روزگار
 دنیا دار اند و نوکری ز صدار امی کنند و حال آنکه حکم نوکری ز صدار
 و دیگر کفار مطاعه حرام نیست بلکه در صورتیکه امانت مدام یا امانت بر فایده
 یا عین و در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در
 بیان مسائل متفرقه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و عرض ایشان از
 امانت علما همین است که حرام از علما اعراض نموده باین نو مسلمانان
 گزیده شوند و از ایشان رو تافته باینها رجوع آورند مگر کسانی که
 او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است
 پس ازین حرکات ناشیسته و افعال نابالسته باز ماند اند اما
 این چنین کسانی بسیار اند که اندک و در حقیقت باعث این همه فتنه
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس
 است که این ناهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوٰه و در کتاب
 العلم مرقوم است **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَضَعُ
 الْعِلْمَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ كَمَقْلِدٍ الْخَنَازِيرِ الْجَوْهَرِ وَاللُّؤْلُؤِ وَالذَّهَبِ**
 یعنی کسی که ناهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید
 و زر را به خنزیر بپوشانید و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث نموده

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يفتن الا امير او مامور او مختار
 و در شرح شیخ عبدالحی رح مرقوم است که نفس به معنی وعظ
 گفتن و بند و نصیحت دادن و قاض و اعطای گویند و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرماید که وعظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که بند گوید
 مردم را تا بپذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را عا کم
 و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
 یا مردی متبکر متعجب که طلب ریاست و اتباع هوا و ریای کند
 و قصد ثرومی جوید و مختار بجای معجز است و در روایات
 دیگر مختار بجای مهر نیز آمده است از حیدر و درین زجر است
 از وعظی اذن امام زیرا که امام دانا تر است بمصالح و معیشت
 و مهربان تر بر ایشان و اگر خود نگویید بیدار کند از میان علما کسی را
 که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
 عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
 باشد و ازین جا استنباط می توان کرد که قصد روبرو سجاده
 مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت
 ایشان باطنی و چنانچه بعضی متشیخه از اهل جهل و پستی می کنند

انتهی من اشرح : اما این قدر دانستی است که در شهری
که امام می و سلطان بر حسب شرع شریعت موجود بود پس اگر
جميع علماء معتدین و رؤساء معتبرین و اکثر ایشان بر علم و فقیهت
و تقوی و دیانت و بی ظنسی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل
و عطا کنند پس سر ملا اتفاق او را اجازت و عطا گفتن و اذن بدهد اذن
و بدهد پس البته برین تقدیر در حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری
که امام جمع نبود و نیز بادشاه که کسی از اهل امانت را معین و مقرر
کنند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فقیهت
و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و با اتفاق خود با آن امام جمعه و عیدین
نمایند پس شخص مرقوم شرعا امام خواهد شد و پس او نماز جمعه
و عیدین در سینه خواهد بود و همچنین حکم است در باب تقریر قاضی
بلکه نصیب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیرالمومنین عثمان رضی
محمود شده بودند در سبب خوف باو ایمان از خانه خود بیرون آمدن
نمایند پس مردمان با اجماع خود حضرت علی رضی را افضل
وقت خود دانستند و در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است
قال الشافعي رح السلطان ليس بشرط لسا روي ان عثمان رضي
كان موصورا على رضي الجماعة بالفا س قضا شمول انه فعل

ذلك بأذن من الله ورضى ولو فعل بغير اذنه لكان الناس
 اجتمعوا عليه وعند ذلك يجوز لان الناس اجتمعوا الى اقامه
 الغرض فاعتبر اجتماعهم وايضا في العالمة كبرية ولو فعلوا الاستيذان
 من الامام فاجتمع الناس علي رجل يصلي بهم الجمعة يجوز
 وگروه چهارم مانند گروه سوم. تمییز امور مرفوعه موصوفه اند بلکه در
 بدو حال خود را از ششم گروه سپوم بودند اما بدو هیچ غلو و افساد در دین
 و خصوصیت و عناد با اهل یقین روز بروز زیاده کرده بر فرق سپومین
 سهقت بردند حتی که از دین و مذہب خود ایستادند و ندانی
 جدید حادث نمودند و احوال ایشان بالتفصیل در نشیخ نظام الاسلام
 بیان کرده ام و نیز در خطبه رساله سبیه بسیار مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی اما در اینجا بلاحظه تفصیل گروه های مسلمانان که در این
 زمان متزقی شده اند اجمال احوال ایشان نیز مرقوم می گردد که
 اکثر ایشان از اولاد او باشند و نسب از ذال اند که چندی در
 خدمت علما و شرفا بوده و کفش برداری و خدمت گذاری ایشان نموده
 آداب نشست و برخاست اندوخته و عادات ایشان در ابواب لباس
 و رفتار و گفتار و خمره آموخته لیاقت حرف شناسی و صلاحیت عبارت
 خوانی حاصل کردند بعد از آن در صحبت قوم را نصیبان یاد در جماعت

کرو، بعد اعتقاد آن مدنی در از یو و در همه قرآن شریف و لغزشی
 نسخهای حدیث و چند رساله هندی در مسائل نماز و روزه خوانده خیال
 ریاست و مشیخت در سرایشان افتاده و تمیامت و شرافت
 زود و بطمع حصول شرافت و دزرک ریاست و عفو و نصیحت را
 دایم حصول آرزوی خود و وسیله سعادت میبشت خود را
 ساخته و اما عیب حساست آبائی و عار و دانت تمدائی ایشان
 مانع این آرزوی شده لکن ایشان بنرماتند کرده سیوم افعال
 مشیخته بدین و اعمال قبیحه که میان خود را مطلقا و عموما حرام
 و بدعت سیئه و شرک و کفری گویند بلکه کافیر آبا و اجداد خودی نمایند
 و هم چنین بهوس تعالی و حمص نفوق طعن و توهین در اعمال علما
 و تشییین در اقوال شده قاتل محبین افعال و تزئین خصال خود را
 و تحقیر بزرگان دین و امانت فضلا شرح متین شروع کردند تا عوام
 از ایشان بدگان و بی اعتقاد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند
 خلاصه آنکه پرده حیا و حمیت و شرم و غیرت را از چشم خود
 برداشته بی باکانه و بی سبالات و بدون پروا و بغیر مهابات هر چه
 در کار و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بر زبان می رانند
 بیت باش بی کار و با و شاهای کن بی حیا باش و هر چه خواهی کن

و علی هذا القیاس در باب مسائل اعتقادی و احکام عمایه بلا تامل
هر چه در گمان پریشان و خیالی پر کلال ایشان می آید بی باکانه
فتوی می دهند* و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت
و بطلت ایشان در امر امور خصوصا و احکام شرعیه بر هر که
و مد ظاهرشود و وزیر و زبده است بر نداشت می افتد و باران
ملا مت بر ملا مت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاجار شده
چنان تدبیر نمودند که معتقدان ایشان از جمیع طایفه اعتقاد و از
تمامی فضلابی اعتماد شوند و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را
حق و صواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت
و ضلالت ایشان ظاهر نگردد پس اول بقیه تقلید از گردن خود
کشاده علمین و شایع بر امر تقلید و توحین طایفه مجتهدین و ابطال مذاهب
ایمه دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید* و کمرهای
ایشان با انواع مختلفه است* یکی از آنها این است که وقتی که
کسی از طالب العلم ایشان را از طریق ائمه استفسار می نماید یا کسی در
مباحثی سرداران اینها را در گرفت می کند و سخت می گیرد و با از قوی
از اقوال اینهای بر سه پس از کار محسن می کنند و می گویند که من حقیقی
دم و سرداران اینهای گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از آن مجامع بیرون می روند بدستور سابق افساد می کنند
 و اگر در مجامع حقیقیان بسببی بنده می شوند و وقت نماز می رسد بعضی
 مسافران بطور حقیقی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله
 سیمه سیاره بفصله تعالی مستوعبا و معقوفیاند گوید خواهد شد * خلاصه
 آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتقادند از یک
 خلافت قرآن و حدیث است و بهاء مجتهدین و فضلا مقام حق
 اعتقادند کنید که از رای خود نگفته اند و می گویند بلکه هر چه از ترجمه
 قرآن و حدیث دریابید بلا تأمل و بغیر تفکر نقل کنید و این مضمون را
 با انواع مختلفه و با صنایع معنوی و بیسش عوام سواد و لوحان ظاهری
 سازند که تفصیل آنها را و قری شاید و عوام می باید و رفته رفته در
 امور دین آن قدر رفته و فساد انگیزند که از تقریر افرادین و از تحریط
 بیرون است نعوذ بالله من شرور افقهم و من تعیثات اعمالهم
 من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له * و در حقیقت
 این گروه مظهر معجزه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت
 در بیان غایت قیامت فرمود اند که در آخر زمان قومی پیدا
 خواهند شد که او صانع آنها چنان چنین خواهد بود و آن همه صفات
 در این قوم در سبب و راستی کم و کاست یافته می شود و بعضیها

بر اینها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد در علم رابع
و در باب ما جاء فی الکذا بین الذین بین یدی الساعة مرقوم است

روى الطبراني عن عبد الله بن عمر رض الله عنه قال والله لقد سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن بين يدي الساعة
الذجال وبين يدي الذجال كذا ابون ثلثون او اكثر فلما ما آياتهم
قال ان ياتوكم بعتة لم تكفروا عليها ليغيروا بها هنتكم ودينكم فاذا

رايتهم فاجتنبوهم وما دونهم ترجمه از حیدر احمد بن عمر رضی
است که گفت سو گند خدای تعالی است که بر آئینه بشک
شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را که می فرماید که بشک
بیدار خواهد شد نزدیک قیامت و جالی و قریب و جال یک
قوم دروغ گوین که سر دام ایشان می باشد زیاده خواهند بود و
بسی جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که
علامت های آن گرد آنکه ام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند
که ظاهر خواهند کرد و نزد شما سستی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید
یعنی کاهی نورادین گفته و آنرا سنت نام نهاد و شما را تعلیم خواهند کرد
و ترغیب آن خواهند نمود و یاد و حقیقت سنت باشد اما شما آنرا
عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آوردید پس آن قوم سنت

دیگر استقامت و تحریص خوانند کردستانی که شما را اهل می گردید
 آنرا تغییر دهند و آنرا سستی و بگم بدل کنند یعنی آن سنت را از
 شما ترک سازند و دین و مذهب شما را تغییر و تبدیل نمایند پس چون
 آن قوم را ببینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن
 دین دانید و از ایشان دشمنی دارید و این کتاب مجمع الزوائد
 جامع است کتب انا و بیست معتبر معتبره را که سواهی صحاح سته
 است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است
 که آنرا صحاح سته می گویند هم چنین مجمع الزوائد جامع است
 کتابهای حدیث را که سواهی صحاح سته است مانند بیهقی و
 طحاوی و مسند ابی امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزار
 و غیر ایشان و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است
 هر که خواهش مشاهد آن باشد تشریف آورد و معاینه کند و در
 مذکور در باب الاعتراف با کتاب و استند مرقوم است عن ابی
 هريرة رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر
 الزمان رجال قالوا كذا أبو نورك من الأحاديث ما لم تسمعوا
 انتم ولا آباءكم فإياكم وإياهم ولا يضلونكم ولا يفتنونكم رواه مسلم
 در شرح مشیخ عبدالحی دهلوی روح در شرح این حدیث

مردم است. بینهادر از آنجا نقل کرده می سود یعنی جماعتی می باشند در
 آخر زمان تبلیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند
 که خود را به کفر و تبلیس در صورت علما و مشایخ و صالحا اذ اهل
 نصیحت و صلاح نمایند و دشمنی خود را ترویج دهند و مردم را
 به مذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و می آرند پیش شما از
 احادیث آنچه شنیده اید شما و نه بدان شما یعنی به بهتان و افتراء
 و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
 یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز پس دور دارید نفس خود را
 از ایشان و دور دارید ایشان را از خود تا گمراه نگردانند ایشان شمارا
 و در فتنه و بلایند اند شمارا و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن
 دین و آخر از هر چیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت با ایشان
 خصوصا آنها که دعوت کنند و تبلیس نمایند * مشوی *

چون بسی تبلیس آدم روی هست * پس بهر وسیله نشاید داد دست
 حمت در ایشان به زود مرد وون * تا بخواند پر علیهم آن فسون
 ز آنکه صیاد آوز و بانگ صغیر * تا فریاد مرغ را آن مرغ گیر
 کار مردان روشنی و گرمی است * گاه دوان حیل و بی شرمی است
 افقهی من الشرح المذکور بلفظه * گروه پنجم علمای دنداه

و فضلا می مشربست شمار که حق جوئی و صدق گوئی مشیو
ایشان است و در امور مشرعیم بوجه من الوجود پیروی
نفس اماره روانمی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه
منافع نفس خود را در غایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود
و یا رسوم آهای خود را در آن دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و
حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه بآن سنت
و اهل داست و یا آنچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء است
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آورند
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تفرقی امتهی علی ثلاث
و مبعین ملة کلهم فی الفار لا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله
قال ما انا علیه و اصحابی فی رواية و هی الجماعة ترجمه بدو
می شوند است من بر افتاد و سه مذاهب در اصول عقاید همه
ایشان مسکنی در آمدن دوزخ باستند مگر یک اهل ملت گفتند
انحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل مانی است
که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل
یک ملت مسکنی به جماعت اند و این حدیث در مشکوٰۃ در

باب الاغترسام با کتاب و السنه است و درین زمان این چنین
مگر و ده که شامل اهل سنت و جماعت و در آن متحقق باشد نهایت
کم اند اگر چه در صورت و نام بغایت و بسیار اند و هر قدر که باشند
اکثر ایشان بسبب قلت صحاب رساد و کثرت ارباب فساد
و بخت انتشار فتنه و خلاف و سفیوح هوای نفس و اختلاف
در زاویه عزت گوشه نشین دور باده ثمول غریب گزین
شده اند و در اختلاف با انبای زمان خود و از ارتباط با اهل بطلان
بر روی خود بسته و در گوشه تنهایی و گنج بکنائی نشسته اند
زیرا چه در شکوفه و در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است و

و من ابی فاعلم فی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم
من ضل اذا اهل یتهم فقال اما والله لقد مالت عنهار مول الله
صلی الله علیه و سلم فقال بل اثمروا یا المعروف و تنبأ هو اعین
المسکر حتی اذا رایتم شحاطا عازموی متبعاً و دنیا مرفرة و اعجابا
کل ذی رای برائه و رایتم امر الابل لك منه فعلیک بنفسک و دع
امر العوام فان وراءکم ایام الصبر الحدیث و در شرح مرقوم
در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثنابه
که میگوید مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی علیکم انفسکم الخ

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را از گناه
دور دارید اند مشرک و گناه و وقتی که شمارا راه راست یابید
بسی ضرر نمی کند شمارا کسی که او گمراه شد * پس گفت
آگاه باشید بخدا سوگند هر آنچه به تحقیق من پرسید لازم
اند این آیت پیغمبر خدا که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر
مردود و نهی منکر را * پس گفت آری حضرت ترک نه کنید بلکه
امر کنید بمردود و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی توای مخاطب
صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود
و به بینی او او خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی
دینار که اختیار کرده می شود بر آخرت * و به بینی خوش داشتن
و نیک پند داشتن بر صاحب رای و مذہبی رای و مذہب خود را
و رجوع به علما نمودن و مفتی نفس خویش بودن * و به بینی امری را
که چاره و بدائی نیست تر از آن امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو
بدان از صفات ذمیه که اگر تو بیان مردود در آئی و در
ایشان باشی بی اختیار بکام طبع و در آن بیفتی * و در بعضی روایت
و لایک منه یعنی نیست قدرت برای تو از آن امر پس برین
تقدم لازم گیر ذات خود را و نگاهدار خود را از معاصی و بگندار

کار عامه خالق را و تعرض کمین بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که
 بد رستی در پیش نهاد و آخر زمان روزی است که در آن
 صبر بایده کرد و انتهای من الشرح المفکور خلاصه آنکه درین زمان
 مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هرگاه
 هر دین را شوق در یافت حکم رسمی از رسومات می گردید
 و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا
 بازگروه دویمین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بهلان ادگی و
 و پیرزادگی موسوم اند استنساخ می نمایند ایشان مطلقا جواب
 می دهند که ما به پیران و بزرگان ما بطاعت و طاعت و ظاهر آفتاب ظهور کرده
 می آیند بی شبهه آن دوست است بلکه بد رجاء استجاب است
 و عین صواب بلکه کمال ثواب است و منکر آن گمراهان حق بلکه کافر
 مطلق است ﴿ فَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ اَفْعَالِهِمْ ﴾ و اقول لهم ﴿ و دقتی که از گروه
 سیو منیع یعنی نو مسلمانان که در پیشه و حفظ گوی گزندان و
 یقیناًست و عوید از اند سوالی می کنند ایشان بر عکس گروه دویمین
 علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع گردن دراز کرده می گویند که حرام
 و کفر و شرک است و قاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجنون
 آنها مشرک و کافر است ﴿ فَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ جُرْمِهِمْ ﴾ و من عدم مبالا لافهم

و من و فاحتهم و عن عدم صحاباتهم * و وقتی که از گروه چهارمین
می پرسند چیست گروه دجالین که در لباس علماء و مشایخ درآمده و در دین
اللباس می کنند و در شریعت و خدای زنده و دوزخ و بهشت فساد می اندازند
و در میان امت فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیست *
این قوم که در پناه و پیش آمده اند * گرگ اند که در لباس میش آمده اند
و را استخوان فریب ساز می و گوسفندانی ایله نوازی و کلام های
حیله باقی می شنو ایند سائل را و در او ام تر ویر خود انداخته و معتقد
خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات آنها ندارد
این همه را بگم ازید و عالم مختصر بنفید یا موزید که شما را مادی و مهندی
گردد اند و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و دانی بود و
بدیگری محتاج نه گرداند و آن این است که ترجمه قرآن و حدیث
نخوانند که همین دین است و ما و را می آن اقوال الشیاطین * و این
قدم علم در زمان سیر و محبت قبل حاصل خواهد شد پس هر چه
و قرآن و حدیث بیاید عمل کنید و دیگر آن را نیز به ایت نمایند
و آنچه در آنها نیاید پس شما در این اختیار دارید هر چه موافق
خواهش و عرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت
نمیباشد پس پشت اندازید * و به استخوان مولویان دنیا داران

علی الخصوص نوکران انجمن یزان اعتقاد و برکتب فقه اهلها و
 نگید که سر اسر کتب و چنان و غلات حدیث و قرآن است *
 و تفصیل احوال قوم و جالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان نقشه و خفا و
 اینها در رساله سیه بسیار مشرق و حاذق و خواهد شد انشاء الله
 و عزیز و هرگاه که از گروه نجیبین یعنی علماء اهل سنت و جماعت
 استفسار می کنند پس هر چه صواب و حق می باشد مقلدا
 جواب می دهند و میگویند که هر دسیمی که مخصوص به کفار است
 بدعت سیه و حرام است و هر دسیمی که در این شایعه عادت
 کفار نباشد و هیچ وجه خلل در دین نبندازد بلکه مسلمانان خود را
 اخراج کرده اند بدعت سیاه است اما التزام آن بدعت
 باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینه شمارند پس
 بدعت سیه و حرام است * و هر دسیمی که باعث اسود مستحبه باشد
 و یا موید امور شرعیه باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
 در رساله مصالح متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان
 پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوسی بدعات و
 باوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
 اختلافات و منازعات دیدند و فتوایهای مختلفه و احکام متوجه شنیدند

و در نتیجه بجزرت سرگردان و دره بادیه و وحشت پشیمان و پریشان
 شدند و در باب تحقیق مسائل دینی و استفسار دلائل یقینیه منجیر و
 مهتر و گذشته * آخر آلا هر کس اینک توضیح الی ایشان را سابق
 * قانع ابدی قائم سابق بود با خود و آن اندیشیدند که مدارس مرجع علما
 و معتد قنای است خصوصاً مد رسه کنگره که بقضای تعالی از
 قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علما می امصار
 و بیشتر فضلاء می بردیار دین مد رسه تربیت یافته متشهر شده اند *
 و از آنجا که جماعت معتد بها و معتد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم
 می دهند و فتوی می نویسند پس بمضمون فیض مشکون حدیث
 شریف که در مشکوٰۃ در باب الاغترعنا من بالکتاب و استه مرقوم است
يُنَالِثُ اللّٰهَ عَلَى الْجَمَاعَةِ یعنی الله تعالی جماعت را از خطاست و خطا
 محفوظ میدارد پس در جوابهای استفساری ایشان خلا راه نمی باید
 لهذا تمامی علما می امصار و قری اعتماد گوی و اعتماد فتوی می دارند
 بلکه بسا اتفاق افتاد که اگر در میان علما اطراف است و فضلاء
 اکناف در مسئله از مسائل شرعیه اختلاف واقع میشود پس برای
 رفع منازعات و فیصله خصوصیات فیما بین خود نامه رسیده
 موصوفه را نگرم می سازند و حکم ایشان در باره خود لازم می دانند

و گسی از اطاعت ایشان گردان نمی پیچد * و هرگاه که مردمان را
 بقنای و قرائین حاجت می افتد رجوع بهم در حسین مد رسه مذکور می آورند
 و موافق گانه افتای ایشان و عوای حقوق خود می کنند و بهر مطابق آن
 با خود مصالحه می نمایند و بر حسب آن اسوال و متروکات را تقسیم
 کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء متعصبین متکبرین و مردمان مفسدين
 فی الکذب قبول نه کنند هیچ خالص و نقصان ندارد زیرا چه * بیت *
 گزیده یزد بروز شیره چشم * چشمه افتاب را چه گناه *
 آخر الامر مردمان رجوع بهم رسن مد رسه آورده اند و کرده کرده
 برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بجهت تمیز میان
 حق و باطل بذات خود و یا بار سال و سال و رسائل و مد رسه
 می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان صرف
 بسماحت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبهه خود را
 می نمودند و بعضی از ایشان در خواست کتابت آنها بصورت
 سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین دلیلی قاطع
 و بر ثانی ساطع باشد که لهذا اطلبه مد رسه موصوفه و امامی شهر که با این
 احترام العباد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و ساکنین اطراف
 و قاطنین اکانات که با و حسن ظن می داشتند مسکات بر این امر

شده اند که مسایلی که درین دور واپسین تحقیقات بین اهل علمین
 است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع و جدال دو
 آن نایب شتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع
 شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نمود و شود *
 تا مسایلان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مفسیان مجتبان
 از مشقت تفهیم هر یک از مسایلان خلاص شوند و کاتبان از محنت
 قلمی نویسی سبک و دشمن گردند * و مخلصین فی الین
 بر چاه مستقیم خود را بر قرار مانند اهل اضلال متعلین گمراه
 نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین دور و در طر مشبه
 و تردد نیفتند * و عالمان را دلائل و براین بلا تعب نقص و بدون
 زنج و نصب تصفح بدست آید و سرمایه احتیاج و در وقت احتیاج و
 دستاویز استدلال و المزامنه گام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدین
 دین را المزامنه دهند و شکوک و شبهات و ادعای مزور را تات آنها را
 دور کنند * و با هملان از گرداب تردد و تفکر و تشتت و خیر بر آمده
 بکراهت کین قرار گیرند و از تیرانی و الزامیه سرگردانی نجات یابند
 بمنزل اطمینان سکون یابند * و کسانی که در چاه شبهات افتاده اند
 بر آن رساله مدطع شده بحبل الممتن یقین چنگ زده و از آن قمر عمیق

و مردمان آمد ، بشا ابراهیم است . بسلاست در سینه و مردمانیکه
 در وادیه شکوگات منفس شده اند بوسیله این صحیفه بزورق
 نجات تشبیه نموده از آن تنهایی خلاص شده ، بساحل هدایت فایز
 شوند . اما این ذریه بی مقدار و عاجز خاکسار از انترصاب و درین امر
 عظیم و قیام بر این کار جتیم شاعری می کرد و بسبب وجوه سستی
 اقدام نمی نمود . ^{منجمله} آنهایی که سبب کمی بضاحت علوم
 و نقص لیاقت و فهم و نور را اهل تصنیف ندانستیم . البته ابرقادر که
 مردمان برادرین باب ترغیب و تشویق می کردند و غواهر کوائف
 عوارض معارف این اصغر را دیده ، تحسین تجربه و تجریر تحسین می نمودند
 این کم مایه بوالحسن به معارف طوائف لطائف خود را انگارید ، زیاده تر
 ندانست می کشید و این شجر بر حسب حال خود می دید . ^{پست}
 طائوس را به نقس و زیگاری که هست ^{حلق} تحسین کنند و از فجل از نسبت های
 و منجمه ^{نحوایق} آنکه که از زبان دیر باز و دیر در از علماء و مصنفین
 متقدمین و فضلا ، مولفین ستاخرین قرن تا بعد عرق خوان الزمان
 را تحریه نموده اجمالا حال خود و بموضع ان خود را بیان فرموده اند که
 من صنف فقل استهدفت یعنی کسیکه چیزی تصنیف کند ، بس نفس
 خود ، انشاء طعن و هفت تشنع مردمان سازد و پس وای صد وای

بر حال انبیا و زماں که حسد و عداوت بمنزله ذائق ایشان گردیده
 است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * و متنبه شود موانع آنکه
 بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حرمت
 زده گشته از علما به اعتقاد شده می گویند که ما جمال ایم هرگاه هر عالمی
 وائی دیگر بمنزله ما بکدام کسی افتد اکتیم و چگونه دریابیم * مصراع *
 که کیست بر سر باطل و کیست بر سر حق * پس درین صورت
 تصنیف رساله فایده معتد به اندارد * و متنبه آید درین زمان جهالت
 نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل قهوم اصلا نموده و
 رغبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عقما گرفته *
 تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و قضای و واران بر آن نهج گردیده
 است که اگر کسی مسئله در باب عبادات یا معاملات را ایشان
 می پرسد و حکم آن یاد ندارند پس بلا حقه رفع عار و تنگ خود
 و خوف تنگ حرمت خود و تبرس نصفت اعتقاد سائل و یا
 بوحکم امر دیگر بلا توقفت فی البدیهه هر چه در ذهن ایشان می گذرد و
 جواب می دهند و اصلا بر وای فتور و دین و عذاب روز پسین نمی کنند
 دعوت بالله من ذلك * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده
 است چنانچه در مشکوٰۃ و در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم من افتی بغير علم کان اثمہ علی من افتاه یعنی
 هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است
 او را و نیز در کتاب و باب مرفوعین است الا ان شر الشریر ان
 العلماء وان خیر الخیر خیار العلماء آگاه باشند که بد رسیده
 بدترین بدانند و ان علماء اند و بد رسیده یکو ترین نیکان نیکان علماء اند
 زیرا که علماء متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
 در خلق بیشتر است می کند که از مردم دیگر و نیز در کتاب
 و باب مرفوعین است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا
 یقبض العلم انتزاعاً و لکن یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم
 یبق عالماً یتخذ الناس رؤساً جهلاً لا فہملاً و افاقتوا بغير علم فضلوا و
 اضلوا یعنی بد رسیده ندای تعالی نمی گیرد و باز نمی ستاند علم را که
 بکشد آنرا از بندگان و لیکن باز می گیرد علم را بمرایندگان علمانا آنکه
 چون باقی نگذارند هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را
 مرداران قوم پس بر سیده می شوند و استغنائموده می شوند پس فتوی
 می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگران را گمراه
 می کنند و من جماعه کذا آنکه درین جزو زمان حسد و حقد که انهم
 صفات دارد و سمات است در میان مسلمانان عموم شایع و ذریع

است و فیما بین علما و شرفا خصوصا جمادی و سادی است که یکی دیگری
 را از نظر کینه می نگرد و پیوسته در صد و عیب او می گردد و عیب جوئی
 و سقط گوئی شمار و ذنار و ساختن و بدگمانی و غیبت گوئی پرداخته اند
 چنانچه بعضی بزرگان تحریر کرده فرموده اند ^{بیت} * از اینای دوران
 اند روز نهانه بی جرئت می رفتی جانی اگر می بود دنیائی دیگر * تا آنکه
 اگر کسی صد هزار و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هزار نکند
 و همه کس در افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیبت
 بجان می کوشند و قتل مجسم می کنند چنانچه گفته اند ^{بیت} *
 صد نفس در ست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت
 فحشای همه را چشم بر آن است * ^{شعر} * وعین الرضا من
 کل عیب کثیره * و لکن عین المعصیة تبتلی الامم و ارباب ^{و ابنا} زمان
 آن قدر حسد و بغض که با این سقر بحر و قصور و معترف به نقص و فقر
 داشته اند می دارند با کفنی کم تر داشته باشند * و هم چنین این
 اعتراض آن مقدار که حسد اهل زمان تحریر نموده است و می نماید
 دیگر کمی آن قدر نه از موده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نفست
 بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود
 تر گردد ^{بیت} * ز پدر و نانی از باب روزگار مهر سس *

گذشته ایم و درین کوچه از بخار پیرس * و ذصال غنی و منعم تحقیقی
و باره این نیازمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان اند
اقسام مختلفه و انواع متنوعه سبذول داشته و می دارد بلکه نعمهای
دو جهان و آلهای آشکارا و نهان سفل و سال و ماه و روز و ذر و ذره
ساعت بساعت در ترتبی و زیادات و در تزیاید و دفع در بسات
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیث تقریر و بیان بیرون و از احاطه
تحریر و بیان افرون است * اما در اینجا در عرض بیان اسباب حمد حامدان
و بقصد آنکه نمایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب شکوّه
در حله ثالث در کتاب التماس مرثوم است بر این معنی دال است
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يرفعك اثر نعمته
على عبده و در شرح شیخ عبدالحی و هادی رحمه الله تعالی در شرح این
حدیث مسطور است بدرسیکه خدای تعالی دوست می دارد که
بر بند اثر نعمت انعام خود را بر بنده خود یعنی چون عطا کند حضرت
حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود
انرا آن در احوال بنده به نحسین بیاب و تنظیم و تجدید آن بی مبالغه
و اسراف در ان بقصد اظهار نعمت و شکر گداری آن مامور

به آئند و می‌توان بوی روی آردند بقصد تکبر و آرزوینجا معلوم
 می‌شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران
 نعمت است و هم چنین هر نعمتی که می‌توانی مبدء خود داده مثل علم و
 فضل باید که ظاهر کند تا مردم به شفاست و استفادۀ نمایند و در مصداق
 مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ داخل شود انشی من الشرح المرقوم و هم
 به نیست آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی
 از کفر چنانچه در مشکوٰۃ در جلد نداشت در باب متممات کتاب
 الیوم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قَاتِلْ مَنْ اَتَىٰ فَقَدْ شَكَرَ وَمَنْ كَتَمَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسی که شاکر
 و ظاهر سازد عطای او را پس به تحقیق شکر کرد و او را از بر اهدا
 و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که پوشد احسان و انعام
 کسی را پس تحقیق کفران نعمت او کرد بکذا فی الشرح المرقوم
 بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این احوال البیند الی
 فضل احد الوحید جاری و ساری داشت اجمالاً ذکر کرده
 می‌شود و آن این است که تفصیل از لی و منعم ابدی این سازند را
 در سس بنقد سناگی در سناکس طایفه رسد گانکه انتظام
 نرسد و بعد سس در سال در امتحان علوم هند اول به جمیع طایفه

و رسیده سبقت داده انعام درجه علیا با اضافه مشایره طبقة اولی عطا
 فرموده است * و این اول بواعث حسد حاسدان و قه کینه دران
 بوده * پسترا و تعالی بفضل خود و بعد سه سال پس بست سادگی بکار
 تدریس بهمه معاونت مدد و سه موصوفه نمکانه و سر فراز گردانید *
 و این اعظم اسباب حسد اقران و امثال و قه همه رس و هم سالی بوده
 است * الامن عصمه الله تعالی من هذه الذميمة و فنجنا من الغيبة
 و الذميمة و قلیل ماهم * بعد از آن ادخل شانه بر حمت خود و بعد سه سال
 بهمه مددی چهارم و پنجم چوین تدریس و تعریحات نماید و بعد مدتی اول بهمر
 می و چهار سال به مشایره دو صد و پنجاه و دویست و ستایند و بعد سه سال
 با اضافه نماید سه صد و دویست و پانصد و شصت و علی به القیاس
 در داده کثرت مسدان و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
 مختلفه و غیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
 بلکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و در جای واثق از کرم
 و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعلل خود شرمند
 را از فضل و رحم خود در دنیا هر قسم از نعمتهای نامحدود و خود ممتاز
 فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد و تا آنکه در آخرت
 نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده با فضال نامحدود و خود سر فراز گرداند

علم را کلام کرده می شود در دین ادا از آتش و دوزخ اگر علمی
باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علم نباشد
نمی بیان کند آنرا مانع صحیح از آن نباشد و از جهت نقل و یا عدم اعتنا
به علم دین بود انتهى من الشرح المرقوم * و طامعا لوجه تعالی چنانچه
در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا مات الامان انقطع عنه عمله الا من ثلثة صلوة
جارية او علم ينتفع به او ولد صالح یصلی علیه * و در شرح هر قسم مسطور
است که چون می میرد آدمی بر بد می شود از دین بقیه ثواب ادا از هر عملی که
می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و هجران گناه و عمل * یکی صدقه
روان که بعد از وی و انجم و باقی باشد مانند وقفها و سیماها و غیر
از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن * و دوم علمی که تنفع گرفته می شود
بآن به تعلیم و تفسیف بلکه بکتابت و تصنیف نیز * بیستم فرزندان
نیک که دار که دعا کند او را بعد از موت او انتهى من الشرح *
در عین وقت تفرق بال و نشئت حال و حالت کلال و صفت
کلال و کثرت علایق و و نور عواذق و هجوم خلایق کمر
است بمیان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان
مروان اختلاف تمام داشت و در کتب متداوله معتبره

نظر کردم و اعلان نمودم پس بفضل او تعالی آنچه قول
 صحیح و حق صریح یافتم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس بر تهم که بتو نطق او تعالی به نفی و تصنیح خود در یافتم
 و بر آوردم ثبت نمودم * و جوابهای شبهات و دفعهای شکاکات آنچه
 از فیضان او تعالی در ذهن قاهر و عقل قاهر خود درک نمودم بصورت
 سوال و جواب تحریر نمودم * و منجمه آن مسائل مسئله نذر لایزال است
 که اولاً مولانا عبدالعزیز رحمہ اللہ تعالی آنرا مشہور کردند پسر جناب
 حضرت سید احمد شہید قدس سرہ آنرا رواج دادند * بعد از علما یک
 بآن برد و جناب گوئی حسد داشتند و نیز فضلائیکه اباعین جلی بند و
 اولیاء عامی بودند و آنرا در سیل تقضای حاجات خود عامی بند داشتند
 انگار کردند بلکه دلائل جواز آن بر حسب زعم خود پیش آوردند *
 اینها در بیان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار
 بدان واقع شده خصوصاً بمسئله نذر جانور بنام همیر خدا می تعالی
 که اکثر عوام و بعضی خواص نیز بدان گرفتار اند * و باعث
 منازعات و موجب مخاصمات در آن چند چیز است * اول آنکه
 از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج
 است که در ماده شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

و این نام بزرگان می کنند و آنرا وسیله انجام مرام خود می پندارند
 علی الخصوص بزرگان که بنام بران خود جانوران را خود
 بذر می کنند و بهریدان خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان
 مذکور شد و دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمه
 مَا أَهْلَیْهِ لَغَوْرُ اللَّهِ استند لال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر
 متداوله معتقد به مثل بیضاوی و حسینی و غیره قید عند الذبح آورده
 ازین سبب اکثر ناواقفین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیمی
 است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حال آنکه احدی
 از مسلمانان نام غیر خدا می تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
 گفته ذبح می کند و تا آنکه شاه احمد حرف ملا جیون در مدخله این شبهه
 افتاده در تفسیر احمد می نوشتند اند که جانور یک نام او گیاه
 می کنند حلال است و در دفع شبهه مرقومه در آخر این رساله بقتضای
 تعالی با عرض و چون مذکور خواهد شد سیوتم آنکه عادت مسلمانان تا زمین
 برین وجه جاری است که ادلی بنام بزرگی بذر می کنند اما وقت
 ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدا می تعالی بر زبان می رانند
 پس اکثر قاصدین بلاحظه تسمیه عند الذبح حل آن می دانند و در
 زعم می کنند و لهذا مسئله مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی عقبن کردم پس آنچه او تعالی از نفس و کرم خود قول ظاهر و
 داشتش نوعی و با هر و میرهن در نظر این نیازمند الهی دانموده بر نگاشتم
 و دلائل آن از ادله اربعه شرعیه آنچه در قلب این منیب فیضان
 نموده ز قلم کردم * و شبهاتی که مردمان را خلطور می کند نقل کرده جواب
 آن هر چه او تعالی در صدد این راهی القا فرموده ثبت نمودم * و بعضی
 و دلائل که بمقامات سنی و مناسب است برای تسهیل طالبان
 آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام بکار آورده ذکر نمودم و حواله بر سابق و
 لای کمیتر کردم * و این رساله را دفع الشر و دهن مسائل النذور
 نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تضرع باشد و برای غافلان
 تذکره و تضرع بود * و برای اهل معرفت و تهیات و سنا ویز محکم
 و سند مستحکم بدست آید * و برای منکران و سرکشان جنت قاطع
 و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دینی انبیاء و بهجت
 عزیزان عال و آئینه اولی ذخیره گردد * و برای دعای خرد و رع
 این نیازمند از مستقیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و بهجت
 نجات و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی
 وسیله شود * و عاشقان که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
 اعتبار عادت آبای و پیران خود یا ملاحظه مخالفت پانها لفظان

خود یا لحاظ آدایش سخن خود و یا پاس عار و شگفت نفس خود هرگز
 نکردم و نیز چنانچه عادات اکثر انبای زمان است که در واقعات
 و حوادث اولاً حکمی بر حسب خواهش و بر طبق غرض خود اختراع
 می نمایند بعد در کتب شرعیه تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود
 ایشان صراحت یا کتایه بر آید و هر دجی که ممکن باشد از وی
 تاویل یا از راه احتمال و یا قول نصیحت و یا وایت شاذ و کلیلی
 به دست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند
 و قوام داد و دام بگردانند و فریب خود می اندازند نعوذ بالله منها که
 این صفات اهل هوا و کمران و عادات صانعان طغیان و رسوم
 انانی سلطان است بلکه خود در اخالی اندهن گردانند حکم حادثه مرقوم
 را در کتب شرعیه تفحص کردم پس این از فصل او تعالی قول صحیح
 و حق صریح دریافتم و درین رساله درج نمودم و کفای بالله شهید
 ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ما توفیقی الا بالله العلیم
 و هو حمید و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل
 و ما انا اشرع فی الامرام و ما تعیننا بالله العلام و متوکل علی ذی
 الجلال و الاکرام و متوکل بالنبی خیر الانام و علیه و علی
 آله الصوة و السلام بدانکه جانوده می که از قسم چاره باید باشد مانند

بزرگو سبند و گاو مانند آن و یا از جنس پرند و چنانچه ماکیان
 و کبوتر و مثل آن آنها برای غیر خدا می تعالی مقرر ساختن و بنام
 آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان
 و استم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خود روح
 طیب باشد مانند انبیاء و اولیاء و یا روح خبیث بود مانند شیخ سید و
 و کالی و هوایی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها نیست تعظیم آن غیر
 و یا بلا حقه نزدیک با و یا با سید خوشنودی او یا بقصد چاپلوسی
 و خوشامد او و یا بلحاظ دفع رنجش او و یا بارادگودفع شر او و یا
 بغرض دفع آفت و بلا از مکانیکه در آن و هم آن باشد و
 امثال آنها بعد از آن جانور را به نیست سابقه ذبح کردن اگر چه وقت
 ذبح نام مبارک خدا می تعالی بر زبان رانند و یا آنرا سر دادن
 و واکنداشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بنی سر می دهند و بهیج
 و حد استماع از آن جائز نمی دارند و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
 داشته و جمیع وجوه ایذا و تکلیف از او برداشته پرورش نمودن تا آنکه
 بمیرد و یا بلا تعین جانوری اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در
 زبان هندی آنرا منت کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان
 حاجت من بر آید پس گو سبندی را بنام فلان بزرگ

و احکم داد بعد و جانوری را بر حسب نذر سابق تقصد ادای آن
 خرید نماید و مقصود از این نذر آن دارد که در صورت نذر کردن
 جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود شده حاجت
 او را روا خواهد کرد * و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیست
 سابقه خریدن و بعد از آن یکی ازین طریق سه گانه مذکور به اجرا آوردن
 یعنی ذبح کردن یا مردادن یا پرورش کردن * و این همه که
 مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدای تعالی
 به نیست مرقومه بود * و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری
 را بنام غیر خدای تعالی نام زد نه کند بلکه جانوری را ذبح نماید برای
 غیر خدای یکی از اینها مرقومه * و یا نزد یک قبر بزرگی و یا نزد آستانه
 کسی و یا نزد قبری بنامیت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام مازنی
 حضرت امام حسن رض و غیره یا نزد موضعی که بزرگی در آن جا
 افتاد است داشته یا چاه کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوی بد من الوجوه
 شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر * و در جمیع
 صورتهای مرقومه نیتی از اینها می نه کوره در وقت ذبح متحقق
 شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بخوانند *
 و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا هنگام روانه شدن کسی

به سقرو یا بوقت هروس آوردن بخار و مانند آنها نیست دفع آنست
و بلا از آنها و بقصد دفع شتر چن و دیوار آنها * خلاصه این همه
آن است که جانوری را برای خدا یا برای نام زدن کردن و برای
او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خدا یا تعالی سقرو کردن و یا
برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکه از نام زد کردن جانوری
برای غیر خدا یا تعالی مقصود آن باشد که چنان آن جانور را بنام
آن غیر میمن کردن و برای او دادن و هم چنین از ذبح کردن
جانوری برای غیر خدا یا تعالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون
در بخش او برای غیر باشد و گوشت آن معصود به ذات نباشد بلکه
به طبیعت ذبح بود پس این همه صورت احرام شدید و آن جانور
بهر حرام مانند مرد است و دلائل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال
مجتهدین ثابت است * اما دلائل از قرآن شریف این است
ذَرِكُوا قُرْبَانَ الْمُحَرَّمِ عَلَيْهِ الْهَيْئَةُ وَالْذَّمُّ وَلَحْمٌ الْخَنَازِيرِ وَمَا أَهْلًا بِهِ
لَا يَحِلُّ لَكُمْ مِنْهَا شَيْءٌ وَلَكِنْ تَعْلَمُونَ أَنَّهَا تُنْفَخُ فِي الْبُحْرِ وَتُكَلِّمُ الْبُحْرَ
وگوشت خنزیر و چیزیکه آواز بر داشته شود برای غیر خدا به آن و خون
عین به نیست تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری آواز داده
شود که این جانور برای فلان کسی است خواهد وقت ذبح و خواهد

قبل أن بشرط بقای نیست سابقه تا وقت ذبح * و علت شرمست
 این تقرب و تعظیم غیر مذکور است بجان آن جانور چنانچه آئیده مفصلاً
 مذکور خواهد شد * و وجه تمسک باین آیت آنست که اهللال در اصل
 نیست به معنی باند کردن آواز است بعد از آن در مطلق آواز استحال
 یا نیت باند باشد یا نیست الحاقی القاموس اهل الرجل صاحب
 و اهتبل الصبي رفع صوته بالهكاء كاهل و كل اكل متکلم رفع صوته
 او خفض * وفي الصراج اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبية و اهل
 بالتسمية علي الذبيحة و قوله تعالى وما اهل به لغير الله اي نودي
 عليه بغير اسم الله واصله رفع الصوت * وفي الصحاح كل لك
 يعين هذه العبارة وفي شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
 عند النظر الى الهلال وغيره و قوله تعالى وما اهل به لغير الله اي
 ذكر عليه اسم غير الله * وفي تاج المصداق الاهلال آواز برداشتن
 و ما اهل به لغير الله اي نودي عليه بغير اسم الله وفي كنز اللغات
 اهلال آواز برداشتن و نام جزئی برداشتن * اما مفسرین
 در تفسیر قوله تعالى و اما اهل به لغير الله اختلاف کرده اند بعضی
 معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
 ما ذکر علیه اسم غیر الله و بعضی معنی مجازی را آورده اند گفته اند یعنی

ما ذبح لغير الله چنانچه امام محي السمع بعوى در معالم التنزيل
 بر دو قول را نقل کرده حيث قال وما اهل به لغير الله اي ذبح
 الاصنام والطواغيت واصل الالهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا
 لا الهتهم يرفعون بن كرها فجره ذلك من امرهم حتي قيل لكل ذابح
 وان لم يجهر بالتسمية مهل وقال الربيع وغيره ما ذكر عليه اسم
 غير الله * وفي التفسير الكبير مولانا فخر الدين الرازي وما اهل
 به لغير الله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل رافع صوته
 مهل ثم قيل للصحرى مهل لرفعه الصوت بالتسمية * والذابح مهل
 لان العرب كانوا يسمون الاولئان هتلا الذابح ويرفعون اصواتهم
 بن كرها فصعني قوله تعالى وما اهل به لغير الله ما ذبح للاصنام وهو
 قول مجاهد وصحاك * وقال ربيع ابن انس وربيعة ابن زيد يعنى
 ما ذكر عليه غير اسم الله وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة
 لما قال العلماء علوان مسام ذبح ذبيحة وقصه بن بجها النعرب
 الخا غير الله صار مرتل او ذبيحة مرتل اتمى بلغظه * وفي تفسير
 الحاكم قوله تعالى وما اهل به لغير الله قيل ذكر عليه غير اسم الله هذا عن
 الربيع وابن زيد وجماعة وقيل ما ذبح لغير الله هذا عن قتادة ومجاهد
 الى قوله ولا شبهة ان المراد ما يظهر من اسم غير الله على الذبيحة

و الله يحرم واختلقوا فيمن ذبح لغير الله بالقلب ولا يظهر ذلك
 فمفهوم من يحرم وهو الاولى * وفي تفسير الكشاف اهل به لغير الله اي رفع
 به الصوت لاصنام و ذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى التمهيد *
 وفي تفسير الحداد في سورة المائدة وما اهل لغير الله به اي و حرم
 عليكم ما ذكر عليه من الذبيح اسم غير الله و ذلك الهم كانوا يذبحون
 لاصنامهم يتقربون بل بها اليها فحرم الله كل ذبيحة يتقرب بل بها
 الى غير الله تعالى عند الذبيح و مرگاه اركتب لنت و نمايسر ظاهر و باهر
 شد كه معنی حقیقی ابطال مرغان آواز برداشتن است پس در تفسیر
 قول او تعالى و منه اعلم معنی حقیقی آن یسے ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی
 آنچه نام غیر خدا بر و ذکر کرده شود راجع خواهد شد بچند وجه * وجه اول آنکه
 در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است که اصل در کلام
 حقیقت است یسے ناوقت که عمل به معنی حقیقی لغزشی ممکن و متصور
 باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نه کرده خواهد شد و پر ظاهر است
 که در آیه کریمه انذ معنی حقیقی هیچ وجه مستند نیست * وجه دوم
 آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضروری است و در اینجا هیچ
 قرینه بر رجحان معنی ذبح نیست * وجه سوم آنکه اکثر علماء معتقدین
 از اهل انت اولاً معنی حقیقی ابطال ذکر کرده تفسیر آیه امر فوصه

بعین گونه نموده اند که ما فرمودی علیه اسم غیر الله چنانچه از صحاح
 و هراج و شمس العلوم و تاج المصدا در نقل کرده ام * پسین
 صحت ظاهر شد که نزد ایشان که محقق ادعای الفاظ عربیه و هم
 استتمالات الفاظ قرآنی اند آیه وافی الیه آیه در معنی حقیقی
 خودش مستعمل است یعنی چیزی که نام غیر خدا بر او ذکر کرده شود
 مراد است * و به چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل
 کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا
 فخرالدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند و هذا المقول اولی لانه
 اهل مطابقة للفظ * ترجمه این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله
 مناسب تر است زیرا چه این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت
 می دارد چرا که اگر به معنی ما ذبح می بود پس همین قدر کفایت
 می کرد که ما اهل لغیر الله و به نقطه بی حاجت داشت بلکه زائد می شد
 و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته و لا شبهة ان المراد ما یظهر من
 اسم غیر الله * و از مشهوری در تفسیر کلمات آورده ما اهل به لغیر الله
 ای رفع الصوت للصنم و ذلك قول الجاهلیة باسم اللات والعزی *
 و نیز حاتم الحنفیبن آخر المذقیبن زبد المعتقد معین عمده المتأخرین
 مولانا شاه عبدالعزیز مرحوم و منقول در تفسیر فتح العزیز در شرح آیه

گویند فرموده اند آن جانور که آواز بر داشته شد و سهرت داده شد
در حق آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خداست و نیز از
تعیین صاحب بهایه صاف ظاهر است که از اهلال معنی آواز برداشتن
اراده داشته حیث قال بان یقول با هم الله و ا هم فلان فتحریم
الل بیحیة لانه اهل به لغیر الله و نیز از تعین قاضیان که در قیادی
خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر ذبیحة المجرمی و المنصاری
حلال الان یجمع من فصرانی انه همی علیه المصحیح لانه اهل به لغیر الله
و درین مقام اگر در خاطری می خجنان کند که از تعین کتب فقه
چنانچه منقول شد و نیز از کتب فحایر مند او را مانند بیضاوی
و حسینی و حدادی که قید حد الذبح مرقوم است متبادر می شود که
ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت
ذبح باشد و الا نه پس باید که سراسبی نگذرد که آینه بفضله
تعالی دفع این شبهه بنویسیم تا موقتاً تمام خواهد آمد و اگر کسی گوید
که لفظ اهلالی اگر چه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است
اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور
شد که حتی قیل لککل ذابهم مهل وان لهم لجهیر بالتسمیة و نیز در تفسیر
جلا لبن معنی ذبح اختیار نموده است ا هم قاعه د اصولیه است که

هرگاه اقلی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی
 مجازی او اولی است * جوابش بدو در است اول آنکه هر دو
 و مشهور شدن لفظ اهلل در معنی ذبح یعنی ربا و مستعمل شدن
 لفظ اهلل در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و بالنت دیا استعمال
 اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر
 ظاهری شود که لفظ اهلل در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادت
 استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس اقلی بر آن
 و ال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیرا چه
 لفظ قیل بر این معنی مشهور است * و اختیار کردن مصنف جلالین
 و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد
 زیرا چه در بسیار کتب تفسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است
 چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد و نیز در برضاوی
 و حسینی و دارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * و معراج
 تفسیرات شیخا و ثابت منک اشیا * جواب دوم آنکه به فرض
 شهرت و تعارف لفظ اهلل در معنی ذبح پس باید دانست
 که قاعده اصولیه برین نهج است که اگر اقلی در معنی حقیقی مستعمل
 باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی اقلی که در معنی حقیقی

خود مجبور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت معنی حقیقی در
 معنی مجازی زیاده مستعمل بود و استعارت و مشهور در این باشد پس
 درین صورت نزد امام اعظم روح معنی حقیقی او اولی است و نزد
 صاحبین معنی مجازی او اولی چنانچه در توضیح بر قوم است اذا كانت
 الحقيقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند الحقيقة روح المعنى
 الحقيقى اولى وعندهما المجاز اولى ومانع ذو تمول قول امام
 است چنانچه در نوبح تلخیص بآن نموده است ان الحقيقة
 اذا كانت مجبورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم يصر المجاز
 متعارفا فالعمل بالحقيقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة
 بالحقيقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة وعندهما العبرة بالمجاز
 لان المرجوح في مقابلة الرجح ساقط بمنزلة المجبورة فيترك
 ضرورة وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لا يجعل الحقيقة مرجوحة
 لان العلة لا ترجح بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال في حد
 التعارض انتهى من التلويح و بسیار مسائل فقهیه مبنى بر قاعده
 امام است چنانچه کتب فقهیه مملو از آن است و به چهارم آنکه
 لفظ ما اهل به لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است
 اول در جزو دوم در رکوع پنجم از سوره بقره انما حرم هاید

المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله یعنی جز از این
 نیست که حرام کرده ای تعالی بر شما مردار را و خون روان را
 و گوشت نوک را و حرام کرده آنچه آواز بر داشته شود باد برای
 تعظیم غیر خدا دوم در جزو ششم در رکوع پنجم در سوره انفاس
 قل لا اهل فی ما اوحی الی محر ما علی طاعیم یطعمه الا ان یکون
 میتة او دما مصفوها ولحم خنزیر فانه رجس اوفسقا اهل لغير الله به
 یعنی بگو ای پیغمبر که نمی یارم در آنچه وحی کرده است پسوی
 من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را اگر آنکه باشد
 آن جز مردار یا خون روان یا گوشت نوک پس بدو سیم
 ادباید است یا باشد فسق و آن جانوری است که آواز بر داشته
 شده است برای تعظیم غیر خدا بآن جانور سیم در جزو
 چهارم در رکوع بیست و یکم در سوره نحل انما حرم علیکم
 المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به و جز این نیست
 که خدا تعالی حرام کرده بر شما مردار را و خون روان را و
 گوشت نوک را و آنچه آواز بر آورده شده از برای تعظیم غیر خدا ای
 تعالی بآن چهارم در جزو ششم در رکوع پنجم در سوره انفاس
 حرمست علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به

وَالْمَنْعِقَةُ وَالْمَوْقُوفَةُ وَالْمُتَرَدِّيةُ وَالنَّطِيجَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا
ذَكَيْتُمْ وَمَا ذَبَحَ عَلَى النَّصَبِ حَرَامٌ كَرْدَه شده است بر شا
مردار و خون روان و گوشت خوک و آنچه آواز بر آورد
شود برای غیر خدا ای تعالی بآن چیز و دیگر حرام کرده شده
است بر شما آنچه بنشیند در گلو مرده باشد و آنچه بچوب و سنگ
زده شده مرده باشد و آنچه از باندی افتاده بخورد و آنچه از جانوری
دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و آنچه درنده خورد مرده
باشد و چیزی از دپاتی مانده مگر آنچه در یابید شما از اینها ذبح او را
در حالیکه در و چیزی حیات باشد و دیگر حرام کرده شده است
تا آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منسوب بود بر حوالی بیت الله که اهل
جاهلیست تعظیم آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اسنام اند
و بر این تقدیر علی به معنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است آنچه
برای بت بکشد مکن الی الحسینی و فی القاموس نصب بضمه بتین
کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت
حول البیت فنصب فیها و بنی بهم لغير الله و فی الصراح نصب
بت و آنچه بر پای کند بحیث پرستش و فی البیضا و فی النصیب
واحدا لانصاب و هی اجزاء کانت حول البیت ین لعون علیها

و جعلون ذلك قرينة وقيل هي الاصنام وعلى بمعنى اللام * وفي التفسير
 الكبير ما ذبح منى المنصب عليه وجهان احدهما ما ذبح على اعتقاد
 تعظيم المنصب والثاني ما ذبح للمنصب واللام وعلى يتعاقبان
 پس از کتب انعام و نما یستفاد شد که حاصل منی ما ذبح منی
 المنصب چیزی که بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس در صورت
 اگر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ما ذبح لغیر الله باشد مضمون
 هر دو کلام واحد خواهد شد * و اگر چه در ظاهر فقط غیر عام است و
 نفیاً نصب خاص اما بلا حمله عرض و اصل مقصود هر دو مساوی
 است پس در یکسب جا که از بی فائده و تطویل لا طائل لایزم
 می آید و این خلاف بلاغت است کما هو مصرح فی کتب البیان
 و دیگر آنکه بر آن نقد بر اتحاد شرطیست علیه و معلوف لازم
 می آید و حال آنکه بحث مقتضی منابرت است کما هو مذکور
 فی کتب اللغة والنحو والاصول * پس معلوم شد که ما اهل به
 لغیر الله در معنی ما ذبح لغیر الله شمول نیست پس بالضرورة
 ثابت شد که به معنی ما نود می علیه اسم غیر الله است و از کار آن
 یا الی جمالت است و یا از غایت تعوذ بالله منها * اکنون
 حقیقت حال هر دو آیت را باید دانست که فرق در میان هر دو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیرا چه حاصل
 لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم خیر خدا معین نموده
 شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را سر کنند
 و اگر از نه یا برای اذبح کنند و نیز عام است از اینکه
 وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف
 الله تعالی زیرا چه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل مطلق
 و حاصل لفظ ثانی آنکه جانور یک برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده
 شود حرام است برابر است که نام آن غیر خوا قبل ذبح خواه
 وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلاً بر زبان
 آورده نه شود بلکه به مجرد نیست برای آن غیر ذبح کرده شود
 زیرا چه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق و ماده اجتماع صورت بین
 مرقوسین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم
 او معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند *
 و ماده افتراق باین وجه که اول یافته شده و ثانی آنست
 که جانوری را بنام غیر خدا یا حلقه تعظیم او مخصوص کرده و اگر از نه
 اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه بنودان گاوان را
 بنام بنان و غیر آنها نام زد کرده مری کنند و امی گذاردند و حضرت

در آن بوجه من الوعود جایز نمی دادند پس آیت اولی خاص است
 و روح نذر کردن برای غیر خدا و عام است و روح ذبیح و ماده
 انقراض دیگر یا این وجه که صورت ثانیه یافته شود بدون اولی
 آنست که جانوری را به نیست تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن
 غیر بر آن جانور بر زبان اهل نذرند پس این آیت خاص
 است و روح ذبیح جانوری و عام است و روح نذر کردن
 پس از کتب لغت منتهیه و تقاییر مقبره صاف ظاهر شد
 که جانوری که بر و نام غیر خدا ذکر کرده شود و بنام او نام زد
 نموده آید بعد به نیست تقریب به سوی او یا بنظر تعظیم یا با لحاظ
 خوشنودی یا با امید جلب نفع یا بتوقع وقوع شرر از آن غیر
 ذبح کرده شود حرام است و خلاصه این مقام آنکه جانوری
 که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است جای هر که
 باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولی یا غیبی یا جانی یا بتی
 یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا محمد الذبح گویند یا قبل آن زبراجه
 این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات
 هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است اما
 این قدر دانستی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در سرع وارد است اما
 تعظیمی که از قبل عبادت است پس برای غیر خدا هر که باشد حرام
 مطلق بلکه کفر است * لهذا فرقی در میان تعظیم و عبادت
 دانستن ضرور است تا یکی بدیگری خاطئه گردد و آن این است که
 تعظیم عبارت از قول یا فعلی که دلالت بر بزرگی، اشراف کسی کند
 و عبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است
 مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن نام او تعالی و تذر کردن
 برای او سبحانه وسم چنین ذبح کردن برای تعظیم او جزو جل عبادت
 است چنانچه در تصحیه و حقیقه و اسئال آنها * بستر بدانکه
نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت
مردمان این زمان بر سه نوع جاری و معتاد است اول آنکه
 جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و باو شهرت داده سر کنند و
 بوجهی استعمال آن و به نیکی اشاعه از آن روانند چنانچه بنودان
 گا و خرو را بنام بنان و غیر آنها سر می دهند * دوم آنکه وقت ذبح نام
غیر خدا بر جانوری ذکر کنند برای او نام زد نمایند خواه از قبل ذبح نام
 آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت در میان کافران
 و مشرکان شائع و ذائع است * سوم آنکه او را بنام غیر خدا

بر یکی ان نیست نامی مرقوم منسوب و میهن کشنده اهل وقت ذبح
 بر حسب عادت خود نام خدا می تعالی بر زبان رانند اما در دل
 هر که منزل ایشان نیست سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
 و ستر و ستمان باشد و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
 که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند و این بر سه قسم
 حرام است زیرا که آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
 عهد گانه مرقوم را و مطلق است از هر یک از اینها و مخصوص و مقید
 بصورتی نیست و عمل بموم نصوص و اطلاق دلائل ما و ایما که دلیل
 تخصیص و تقید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
 فقه و تفسیر فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه
 و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتناولہ تطعا یعنی حکم لفظ مطلق
 آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
 می شود نامی به جز آنکه داخل است در و ستر و استثنای است
 که صورت ثابته که در میان عوام مسلمانین مروج است
 در آیه کریمه ما اهل به لغیر الله داخل است بر این است
 که معنی آن ما نودی علیه اعم غیر الله گرفته شود یا ذبیح لغیر الله
 گفته شود کمالا یخفی بلکه در آیه ثانیه اعمی ما ذبیح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارت النص گفته شود یا از دلالت النص
اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان
هر دو آیت ظاهر شده است هر چند آنکه در صورت ثانیه یعنی اگر در وقت ذبح
نام غیر خدا را ذکر کرده شود حرمت آن منتزعه خواهد گشت و
مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت از آن و ثبوت حل در آن
مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به جزی
دیگر تبدیل گردد و مثل آنکه در نیکستان افتاده نمک شود پس
البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد و در صورت ثالثه یعنی اگر
بیش از ذبح نام غیر خدا بر قرب او بر جانوری ذکر کرده شود
آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین
علوه که مالک از اراده سابقه برگردد و نیت مانع را از دل
خود نبرد و بگوید نام خدا می توانی به نیت تقرب او سبحانه
ذبح کن تا البته حلال خواهد شد و خلاصه این مقام آنکه جانوری
که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیث یا بدی
و یا بی به یکی از اینهای مرقومه معین کنند و او را بر آورند که این
جانور را بنام فلان مقرر کرده ایم برای اوست بعد از آن بهمان
نیت ذبح کنند پس گوشت آن جانور حرام است اگر چه در نام

او شایسته یزدان را تسبیح و تهنیت و تحسین و تکریم صورت آن جانور مستوجب
 بآن غیر گشت و مند و رهای او گردید و خبیث و حرمت دروید و
 پس مهر و ذکر نام خدا در حل این ذبیحه فایده ندارد و
 چنانچه دلائل آن از کتب معتدیه خواهد آمد * آری ذکر نام
 خدا بر آن جانور و وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قول سابق
 و نیت مقدمه رجوع کند و قصد تقرب غیر خدا و تعلیم و خوشنودی
 آن از دل دو کند و بعد از آن آنرا برای خدا به او دیباچه ای ضیافت
 و دعوت یا برای اهل خود مسقر کند و یا آنرا بدیگری تحلیک نماید و امثال
 آنها مانا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت *
 پس حال این جانور مند و مثل شراب است که در وقتی که شیر
 انگور بود و اسکار او را عارض نه شده بود و حلال بود و هرگاه که
 اسکار او را لاحق شد حرام گشت پس وقتی که او را اسکره ساختند
 باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید * هم چنین آن جانور بذات
 خود حلال بود و هرگاه مذبح نام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت
 و چون این نیت قبل از ذبح او در شد باز حلال گردید * اگر
 کسی گوید که جانور یکی برای غیر خدا نام زد کرد و شود اگر حرام گردد
 پس لازم می آید که جانوری که بار او نه حیانت اند می و یا بقصد تحلیک

برای کسی و اشمال آن معین و مقرر گفته و بنام آن نام زد کنند
 نیز حرام گردد * و آبش آنست که صرف معین کردن جانوری را
 برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از هر ذکری کردن
 آنکه این جانور برای قتل آن است حرام نمی شود بلکه به نسبت تقرب
 و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است
 چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای همان و یا برای دیگری
 یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و فیکه
 جانوری را برای کسی ذبح کند و صرف ادا حق خون او یعنی
 شستن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب
 شد بَشک حرام است * و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین
 کنند و صرف جان آن جانور موقوف نظر باشد و تعظیم آنکس و تقرب او
 بجان آن جانور هرگز خاطر بود پس البته حرام می شود * و این معنی
 از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصار موضح
 است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبیح
 فی النصب است مستنبط است * پس معلوم شد که اگر جانوری را
 برای ضیافت کسی یا بقصد تمایک او و اشمال آن بنام کسی نام
 کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت احدی

یا به جهت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد و
 و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمحذور ذکر نام غیر خدا بر د
 مثل سگ و خوک حرام می شود و محل آن هیچ وجه مشروط نیست
 نعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام
 بلکه وقتی که نام غیر خدا به نیست مذکور و مذکور شود البته آن جانور حرام
 می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
 باشد چنانچه تفصیل آن بفرستد تعالی خواهد آمد اما در صورتیکه نام
 خدای تعالی شمرست و مانند باسم میبارکش نام زد کنند و از آن
 رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که اسم تعالی از فضل
 خود بپرتوای یک از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح
 فلان برساند پس بلا شبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت
 درست است چنانچه دلائل آن بفرستد تعالی مفصلاً خواهد آمد
 و حاصل آنست که اگر عانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده
 که از ذبح آن جانور ثمن دینی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
 و گوشت آن بآلات تصدق کنند بلکه به تعبیت ذبح باشد و هم چنین از
 ملاحت آن شخص بخرار تعلیم و تقرب او یا برای دیگر مثل خوراندن گوشت
 آن به شخص مذکور یا ایصال ثواب آن برای او یا ملاحت پس درین

موردست آن ذبیحه حرام است و تفصیلات آن درین رساله از کتب
منتقد و بقرضاة تعالی خواهد آمد فی تفصیل بعد الصل و ذکر الامام
ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان ملطافنا
لو دخل بلد اقل ببح الناس الذی بائع تقربا الیه بل بحها و اراقة دمها
لم یصل ثماول شیء منها لانه قل اهل بها لغير الله و تقرب بل بحها الی
غیره و کان یفرق بین هذا و بین ما ید بحه الرجل لضعفه بمعنی
ان صاحب الضیف اما یقرب الی ضیفه باللحم دون اراقة
الدم لا ترف انه لو ذبح شاة باسمه و بمعیه و لم یقرب بها الیه لم یکن
مقربا الیه فاما ما ید بح لا جمل الامراء عند دحو لهم البلاد
فاما یقربون الیهم بالذبح و اراقة الدم دون اللحم فان اللحم
لا یحمل الیهم و لا یرجع الیهم بشیء من منافعه فلذلک افتراقه و کان
یحکیها عن بعض المشائخ ان هذا المسئلة وقعت ببعض بلاد
ما وراء النهر فاکتلف بها فقهاء هافکتبوا الی ائمة بخارا فافتوا بتحریمها
بر جملة ذکر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء مائتے علمای
مذهب ابی حنیفه که متطانی اگر داخل شو و بشهری پس
ذبح کنند مردمان ذبیحه را از جهت تقرب بسوی او بذبح
آن ذبیحه و بر یخفن خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن و غرنی

از آن به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بر آن ذبیحه
 برای غیر خدا و تقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی
 و بود اما م عاصر که فرق می کرد در میان این یعنی ذبح برای
 قدوس امیر و پادشاه و در میان حضری که ذبح کند آخر امر دی
 برای مهمان خود باین معنی که مهمان در جز این نیست که تقرب می کند
 بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او گوشت آن نه از
 جهت خون ریزی آن جانور * نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام
 آن مهمان و بسبب او و تقرب کند بگوشت آن ذبیحه
 بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان
 بآن بز * اما آنچه ذبح کرده می شود برای امرای بوقت
 در آمدن ایشان در شهر انگام معاودت از سفر چنانچه و واج
 است که بطریق تشراف و بهوگ معمول دادند و میرا صودت
 تقرب می جویند بسوی امراء و سلاطین بذبح جانوری و
 بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب
 به گوشت آن جانور به تقرب اطعام و مهمانی او و ازین جهت
 گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های
 ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن مهلت محض و عوقت او بخور ایندن
گوشت آن مقصود می باشد * پس در میان هر دو صورت فرق
ظاهر شد * و امام مذکور حمایت می کرد از بعضی مشایخ که این
مسئله واقع شده بود در بعضی شهرها و ادواء النهر پس مابین فقهای
آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را مودی
فقهای شهر بخواجه حمزه رحمته تعالی پس فتوی دادند علمای بخواجه تحریریم
این ذبحه انتهی * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای خیاقت
کسی و یا بقصد تکلیف احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام
نخواهد شد * و خلاصه سابق و لاحق آنست که اگر کسی نیت کند که
جان این جانور را بنام قلان مجتهد تعظیم و تقرب او داشتم یا برای
تقرب و تعظیم او خوشش خواهم ریخت و املاکش خواهم ساخت
پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است که
وقت ذبح نام آن غیر خوانند و یا نام او تعالی بر زبان راستند و نیز
برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن خیر نام زد
کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف دودل تعظیم و تقرب او
و استه با سینه یا آنکه قبل ذبح اصلا ذکر بنام خیر یا لفظ آن
غیر باشد بلکه ابتداء وقت ذبح به نیت تعظیم خیر خدا ذبح کنند

پس درین پنج صورت حرام است اما اگر جانوری را برای
 چهار ذبح نمایند یا من قصد که عرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن
 برای آن غیر مقصود دارند و ذبح و خون ریزی از راحه و سینه برای
 آن گوشت او دانند * و علی بن ابی قیس اگر از ملاحظه آن غیر اطعام
 او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از نصف آن بگوشت او
 برای آن غیر مطاوب کنند پس درین صورت آن ذبیحه حلال
 است * و همین در فرق است در میان آنکه وقت قدم باد شاهی
 یا امیری در شهری اگر اهل آن بنده جانوری را برای تعظیم او
 ذبح کنند حرام است و در میان آنکه وقت آمدن مهمانی یا
 رسیدن احدی از سفر در خانه کسی و امثال آن اگر صاحب
 خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است * و در فرق
 در میان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از
 اراقت خون آن جانور تقرب بآن پادشاهی جویند و گوشت
 آن جانور و خوراندن آن به پادشاه اصلاً مقصود و مطاوب نمی دارند
 لهذا گوشت آنرا بخور آن پادشاه نمی رسانند بلکه در میان
 هر دو مان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانی که گوشت آن را
 برای خوراندن آن مهمان بیارمی کنند و آنرا می خورند و به تبعیت

به نیت اود بکرا آن را نیز می دهند و اگر کسی گوشت که در صورت نیت مانده
 نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر ملحوظ می باشد پس چرا حرام نباشد
 جوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از
 حیاضت او بگوشت آن جانور ملحوظ می باشد نه از اراقت
 خون آن جانور یعنی از گشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود
 نمی باشد بلکه از دلت گوشت آن جانور و در به فرق در میان
 خورد و صورت آن است که تعظیم غیر خدا دادن پختی از اموال در
 مشروع درست است اما دادن جان حیوانی بدون دادن گوشت
 آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا چه دادن صرف
 جان جانوری برای احدی مستصواب نیست بجز آنکه بنام آن ذبح
 کند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کند و این تعظیم
 خاص برای خداست و از جنس عبادت است و عبادت برای
 غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای حیاضت
 کسی و یا بقصد تناسک برای احدی و اسثال آنها نام زد کند هرگز
 حرام نخواهد شد و هم چنین با راده حیاضت شخصی و یا بقصد دادن
 گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در
 در مختار است ذبح لقل و الامور و لصوره کواحد من العظام يحرم

لأنه أهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالى ولو ذبح للضيف لا یحرم
لأنه منة الخلیل علیه السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالى
والفارق أنه ان قل منها لیاکل منها كان الذبح لله تعالى والمنفعة
للضيف اولولیمة اوللربح وان لم یقل منها لیاکل منها بل یذفعها
لغیره كان لتعظیم غیر الله فتحرم وهل یکفر ففیه قولان خلاصة ترجمه
آنست که اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاه و یا وزیر
یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کتد حرام می شود اگر چه وقت
ذبح نام خدای تعالی از زبان بگوید و اگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را
ذبح کتد حرام نخواهد شد زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت ابراهیم علیه
السلام است و تعظیم مهمان بخوراندن طعام در حقیقت تعظیم خدا
است زیرا چه امثال حکم او تعالی است و ذوق در میان مردم و صورت
آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا اذن بخورد
پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت
مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نه نهند بلکه صرف
بلا خطه تعظیم او ذبح کرده بدیگران دهند پس این ذبح برای
تعظیم آن مهمان است پس حرام خواهد شد و در کثر ذایج اختلاف
است زیستیر استی است که در اینجا فائده براینکه است بگوشت

اشعار باید شنید و بجان و دل باید گوشید گسائی که شریعت
سینه را اشعار خود ساخته اند و هر که بدعت سینه پرداخته اند پس
اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون
فیض مشکون آیه و اذین الله ای اذاتقلی علیهم آیات و اذتقلی علیهم ایمان
ایشان یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیه های قرآن را
زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هرگاه حکمی
از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان
می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل
می شود و یا آنکه معتقد است ایشان را ید می گردد و اما گسائی که
بیر و طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان
غالب است که بجز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان
مصدقان فحشای عمر است انتهای قول او تعالی اند که در جزو هفتم
در سوره مائده است اذ اقبل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی
الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علی آباءنا اولو کان آباءهم لا یعلمون
قیلاً و لا یعتدون * یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیاید
سوی بخیری که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع
آرید سوی پیغمبر پس می گویند که بسند است ما یان را بخیری که

یا نهیم ما پدران خود را بران بخرام پس اسمہ تعالی در شان ایشان
 می فرماید که اگر پدران ایشان بخری راند داند و بوجی راه
 راست نیابند و آن اینست که عادت بنودان و مشرکان
 است که هرگاه این ما را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام
 بی و یا شیطانی یا جنی بقصد تشریب یا تها و یا به تعظیم آنها
 یا صید حاجت روائی از آنها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند
 و از آنجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب قدر سابق
 بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان
 می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و بنگاله که آباء ایشان
 از قوم بنود مردود بودند این طریقه نسبت به آبائی را باقی داشته
 اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقابله
 کنمار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان
 یغیر از تشریب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیله
 دادن جان جانثوری بخری دیگر ملحوظ نمی باشد چنانکه از
 مشاهد احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است پر
 ظاهر و باهر است و آئینه تفصیل آنها بمونہ تعالی مذکور خواهد شد
 لیکن ایشان در میان کز و اسلام غلط کرده اند که جانثوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهراً بر حسب عادت اهل
 اسلام نام مبارک خدای تعالی و وقت ذبح آن بر زبان
 می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند*
 اگر کسی گوید که جانوری را اگر چه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی
 مقرر می نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای
 آدمی سالم پس چرا اطلاق نباشد؟ جوابش بچند وجه است
 اول آنکه وقت ذبح نام خدا اگر قس عمرت بر حسب عادت
 مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان
 می رانند و برگزینیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد
 و دایل بر این دوی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را
 از قسم اطعمه و غیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود مانند
 می نمایند اولاً آن کسی را برای آن غیر نام زدمی که پست و تنف
 ادای آن بخیر نام آن غیر می خوانند و می گویند که این بخیر نام آن
 غیر است و برگزین نمی گویند که این بخیر نام خدا است چنانچه در فاتحه
 برسمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن خیر
 یا وقت آوردن آن بخانه خود می گویند مثلاً که این بخیر نام
 امام حسین است مثلاً و بعد نیازی آن وقت فاتحه عرفیه نیز

می گویند که این غیر نام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول سود
و یا یا بنجباب تذراست و یا یا حضرت ایشان نیاز است و
امثال آنها پس الدین صاف ظاهر می گردد که نام خدا وقت
ذبح یا نور مذکور گفتن مجرد رواج و عادت است چنانچه بسم الله
گفتن وقت خوردن و خوراندن خواه طعام حلال باشد یا حرام
و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بلکه در همه کار و بار خواه
آن کار مشرب باشد یا غیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت
بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت
فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سرورین آنست که اکثر
مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور
است چنانچه کار دین و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای
ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد هر چه بود و برای غیافت مهمان
باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای
اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای
تعالی بوده یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقه اسلام است
چنانچه اکثر خواص در دو سوره فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری
می شمارند و می پندارند که این همه در هر فاتحه و تسبیح شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدا یا تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال
 ثواب برای مینوی منظور باشد و یا برای ترسب و تعظیم
 با حدی مقصود بود یا بنام مرده نهد و رشود چنانچه این منی در میان
 ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و خوندگان نادانان
 معمول و مشهور است * جواب دوم آنکه منجمه مشراط ذبح
 و دشرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی
 آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی ملاحظه و مقصود
 بود پس اگر یکی ازین مورد فوت شود ذبح حرام خواهد شد چنانچه
 در جامع الرموز مرقوم است *فلو سمی علی ذبیحة وذبح لغيره لم یحل*
وانما قلنا لله لانه لو سمی وذبح لله من العظام لا یحل
لانه ذبح تعظیما لله لا لله تعالی ولو سمی ولم یسأل یحل * خلاصه عبارت
 مرقوم آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید بر او امان
 ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این
 نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت
 تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال
 نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم
 خدای تعالی * و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تعظیم احدی نیست نه کند نه تعظیم خداوند تعظیم غیر خدا حلال نخواهد شد و
 و نیز در خموی است ذبح هامة للضيف و ذکر ارام الله تعالی علیه جعل
 اكله ولو ذبحه لاجل من اهل و واحد من العظماء و ذکر ارام الله
 علیه بحرم اكله لان فی المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالی
 و ذکر ارام الله ایضا لهذا الغرضه بین ین ینه لیاكل بخلاف المسئلة
 الثانية لان ذبحها لاجله تعظیما له لا تعظیما لله تعالی لیهل الا یضع
 بین ین ینه لیاكل بل ینفعه الی غیره و خاصه عبارت مرثیه آنست
 که اگر کسی برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بر آن جانور بخواند
 حلال می شود و اگر وقت در آمدن امیری یادگیری از سرداران
 ذبح کند اگر به نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد
 زیرا به در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام
 خدا نیز بر او خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه
 برای خوراندن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را
 پشش مهمان می نهند و او را می خورند بخلاف صورت ثانی که
 ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی
 و نه برای خوراندن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را
 پشش آن امیر نمی برند و بر سفره او نمی نهند بلکه بدین بخت

می‌گفته و نیز از دناوی قینه و در مختار و اسشباه و عالم‌گیری
 دلائل آن خواها آمد و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری
 نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطره و با شکر بر امر دیگر باشد
 آن جانور حرام می‌گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذباج
 است ولو قال الحمد لله او سبحانه الله يريد به التعمية حل
 ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا يهل لانه يريد به الحمد
 على النعمة دون التعمية خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح
 جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گفتن
 من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده
 کند حلال می‌شود و اگر وقت ذبح جانوری عطره زند پس الحمد لله
 بگوید و از گفتن آن بکلمه شکر بر عطره مقصود دارد حرام می‌شود
 زیرا چه درین صورت از گفتن الحمد لله شکر بر عطره مراد شده گفتن
 نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا
 برای ذبح مستحق نه شده و علی هذا القیاس در صورت
 مسسوله یعنی بر تقدیر یک وقت ذبح جانوری بسم الله بخوانند
 اما ترتیب و تعظیم غیر خدا مکتوب باشد و ادای نذر غیر الله مقصود
 بود پس گفتن کلمه بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه
 سابق گفته شد * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله
 نام او تعالی وقت ذبح گزین به حسب عادت و رواج
 خود بر زبان می راند و در دل این ثابت تعظیم خدای تعالی اصلا
 مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس علی شبهه آن ذبیحه
 حرام است زیرا چه ثبت تعظیم احد تعالی که یکی از مشربط ذبح
 است در صورت مسئوله منقود است * جواب سوم
 آنکه لفظ اهل در مآهل به غیر احد مطلق است که وقت ذبح
 نام خدا گویند یا نه گویند یعنی چنانوری که برای غیر خدای تعالی مقرر
 کرده شود حرام است برابر است که وقت ذبح او نام
 خدا گفته شود یا نه و قاعده اصول فقه است که نص مطلق را
 بر اطلاق او جاری دانسته نخواهد شد یعنی حکم او را بقیدی
 مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است
 حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ
 مآهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده
 شود یا نام آن غیر و قاعده اصولیه است که حکم العام ان یعمل
 بهما مع ما یشاوله * جواب پنجم آنکه در صورت مذکور بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خداست ممکن می باشد
 پس متبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعی است
 که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردل راست
 چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت
 نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در استصحاب و نظایر
 و در بحث تسبیح مرقوم است **وَإِذَا اختلف القلب واللسان**
فالمعبر بهما في القلب و نیز حدیث شریف **مَوَاتِرُ أَعْمَالٍ بِاللِّسَانِ**
 بر این معنی و دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ**
إِلَى أَعْمَالِكُمْ بَلْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ و فیما تكم برین مدعا شاهد صادق
 و شمر ضرب المثل زبان زد غلابی بر این دعوی گواه و اثباعتی
 بر زبان تسبیح و در دل گاد و خر و این چنین تسبیح کی داند اثر
 آری نام خدا وقت ذبح و قتی قائم خواهد داد که نیت سابقه
 از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل
 خودش در آرد چنانچه سابقاً مذکور شد و لائحاً نیز مبین خواهد شد
 اما بعضی از جمال که برسم قدیم مرقوم مبتلاند و از آباء و اجداد
 ایامن جد بعادت مستمر و خود مستفید اند درین مقام کج فهمی
 می کنند و تا دلیلی و توجیهی نمایند می گویند که از تعیین بانویری بنام

بزرگی همین قدر ملحوظ و مقصود میداریم که نذر برای خدای نمایم
 و ثواب خوراندن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم
 جوابش بچند وجوه است * اول آنست که چنانچه در باب تسبیح
 سنان شما مخالفت جنان شماست یعنی بر زبان نام خدای آرید و
 در دل تعظیم غیر خدای دارید هم چنین این سخن سزای شما بر خلاف
 اعتقاد شماست زیرا چه عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تقرب
 و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا هرگز نیست * چرا که اگر
 فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خوراندن
 گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس
 چرا از شی مندر خود می خورید و آب و آه و اپناه خود را می خورانید
 و چرا بطریق تحفه و هدیه بمردمان می فرستید و بر نظر حقوق دوستی
 و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان
 می دهید بلکه بالا حظه همل جزاء لاحمان الا لاحمان اختیارا
 دعوت و ضیانت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی از اینها
 در شی مندر و رجا نیست و هرگز دقای آن نذر نمی شود بلکه ادای
 آن بر ذمه نا ذر باقی می ماند لهما فی الفتاوی العالمکیریه فی کتاب
 الاصلیه و این اوجبت بالنذر فلیس لصاحبها ان یا کل منها شیئاً

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء هو اثم كان الناذر غنيا او فقيرا لان
صبيها التصدق وليس للمتصدق ان يأكل صلته ولا ان يطعم
غنيا انتهى و خلاصه عبارت مرفوعه آنست که اگر کسی اضمحیم را
نذر کند پس جایز نیست برای او نذر که چیزی از آن اضمحیم
بخورد و نه اینکه اغنیاء از آن نذر را نذر کرده است که ناذر مرفوع
غنی باشد یا فقیر زیرا چه حکم شی منذر و تصدق است و تصدق را
جایز نیست که خود از صدقه خود بخورد یا غنی را خوراند و فی الجمله
الرائق لا يجوز دفع الزكوة الى ابيه و جهته و ان علا و لا الى ولده
و ولد و لده و ان سفل و فيه اشارة الى ان هذا التكم لا يختص
بالزكوة بل لكل صلقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم و قيل بالزكوة لان
النفل يجوز للغني كما لله اشهد و الصلقات المفروضة و الواجبة
كالعشر و الكفارات و النذور و صلقة الفطر فانها لا يجوز صرفها
للمغني لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصلقة للمغني و اخرج النفل
منها لان الصلقة على الغني هبة و خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر
و جد خود اگر چه با او باشد جایز نیست و بهم چنین دادن آن به پسر
و پسر پسر اگر چه فروتر به دور است نیست و این حکم بزکوة
مخصوص نیست بلکه حکم هر صدقه واجبیه همین است اما صدقه نذاریه

پس جایز است صرف آن. ششخص غنی و دانشمندی و جمیع التسلیم
 صدقه بفرموده و واجب. ششخص غنی و اذن درست نیست مانند
 عسکر را غنی لاخراجی و جمیع انواع کنشارات و مال منذور و صدقه فطره
 و فی الحموی لورکب فی البحر و لک و علی نفسه انه ان وصل الی الهو
 ما لما ان یتقرب قربانا لازمه الوفاء و لا یاکل منه و یتصدق به
 علی الفقراء لا علی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی بر کشتی سوار
 شود و تذکر کند که اگر من به صحت و سلامت به خشکی برسم
 تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت و قای
 آن واجب است و خود چیزی از آن نخواهد خورد و به ششخص غنی
 نخواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فقراء و مساکین صدقه خواهد کرد
 پس از افعال مذکور، شما صاف ظاهر شد که مقتضی و شما از تذکر
 جانوری بنام بزرگی همین قدر راست که آن جانور را بقصد تنزیه
 یا آن بزرگ ذبح خواهید کرد و ایسمال ثواب نورانیدن گوشت آن برای
 آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لمانفی الحموی حاشیه الاشباه
 و النظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبیح المقترن
 بذکر اسم الله تعالی اذا کان قبل قلدوم عادم لیهیاً لصلاته او بعد
 قلدومه بیهیة الذی لا غلا شبهة فی جوازہ بل مندوبه و فی جواز اکل

فذلك الحمل يوح واما اذا كان عند الحقد م فالتكافؤ القصد ذلك
 فالعلم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والحمد لله
 وما بطله انه ان طبع و قد لا يصفه فهو للضيافة وان امر الذاهب
 ان يتوازع الناس كما هو معروف ببلد قنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه
 ما علمت افتهى • خلاصه عبارت تموی آنست که وقتی که
 امیری در شهری داخل شود مردمان آنجا با توری را برای
 او بنام او تنالی ذبح کنند پس آن ذبح بر دو صورت
 است یکی آنکه پیش از رسیدن او یا پس از در آمدن
 او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت
 آن سامان و اسباب ضیافت او میانمایند پس آن ذبح
 بی شبهه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن
 درست است • دوم آنکه در وقت در آمدن او و درودی
 او ذبح کنند و درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت
 به خوردن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس
 این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانی
 حضرت تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون در بخن او
 مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبح مثل

هر دو از است و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
 آنرا پیش آن امیر برند و او را خوراند پس این ذبح برای
 ضیانت و دعوت اوست و بی شبهه درست است و اگر
 آن امیر را خوراند بلکه بمردمان حواله کنند تا آنها در میان
 خود با بخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم اوست و بی شک
 حرام است انتهی * پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
 که هرگاه گوشت آن جانور منذور را خود می خورد و بآباء و اولاد
 و اقربا و اغنیاء و دوستان تقسیم می نماید و تمام آنرا به فقرا
 خاصه تصدق نمی کند مفهوم شده که مقصود شما بفرد ذبح است
 برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و بآن شی حرام است *
 و هرگز نه برای خدا و ایصال ثواب آن به روح آن بزرگ
 مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هندوان است
 که بزی را بنام بتی بلی می دهند و آنرا بزرگ می پندارند و خود
 نازر و اقرباء و احبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
 نیز بامید شفا و برکت می دهند و اگر کسی گوید که مانده می کنیم باین نسبت
 که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان
 بخورائیم خواه اغنیاء باشند خواه فقرا پس البته ایشان

را خود را نیدن جایز خواهد شد و مامولان نذر نمی کنند و نه برای فقر
 عاصه نما آنکه بر من واجب آید که بفقران تصدق کنم و خاصش آنکه
 ما برنا آنکه ندانم می کنیم همچنان و فامی یانیم و بوابش به و طریق است
 اول آنکه اگر نذر برای اغنیاء عامه می کنید یعنی بنام اغنیاء مزد
 ی نایند و یا برای اقربای اغنیاء یا برای گروه دیگر از قسم اغنیاء مانند
 دوستان تو بگران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس
 شرعاً این نذر صحیح نیست و لحافی القنیة قال ان قدام غایبی
 فله ان اضعف هؤلاء القوم و هم اغنیاء لا یصح و هرگاه ثابت
 شد که صورت سز و غم شما نذر شرعی نیست و به آنچه تاویل قول و
 فعل خود می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل
 است پس ازین یکبار و پیداشد که مقصود شما نذر برای
 خدا و ایصال ثوابش بر روح بزرگ که به تکلیف می گوئید هرگز نیست
 بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است و علاوه بر این آنکه
 خود را نیدن خویشان و دوستان پاسبان داری مهادات
 و بر عایت مهادات و بلا حظه و سهم مجازات که در حقیقت مهادت است
 و مبادیت است هرگز ثواب در آن مرسوم نیست تا به بگری
 چه رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

مجرد تقرب و تعظیم غیر خدا ی تعالی قصد کرده اید و این خرام عریج
نزد نامی علماء و کفر جمیع بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و
طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقرائ و یا با قربا
یا با غنیاء نمی کنید پس شرعاً مصرف آن نذر فقرائ و با غنیاء
و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً ذکر شد
جواب دوم از اصل سوال بعضی جمال مسلمین آنکه گوشت
آن جانور را تبرک می ندارند و خوردن و خوردن آن موجب ثواب
می دانند چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
حضرت بوعلی قلندر قدس سره نذر و نیاز می کنند بیماران را باید صحت
و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و بیاض و از و باد
قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع
حمل و ولادت می خوراند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت
بیرمیران اعنی سیدنا و مولانا شیخ عبدالقادر مجاهد بن
جیلانی قدس سره را بدو تبرک می خورند و صلوات را می خوراند و
بکفار و فجار نمی دهند و تغییر آن توشه زیاد از حد می نمایند چنانچه خود
مؤلف این رساله مسکنه قریه پهلوانی را که قریب شهر عظیم آباد

است. یکنم خود دید که شخص فاتحه خوان ادلا توشه مرقومه را و بر دی
خود داشته حضرت پیر بهر و را حاضر و ناظر داشت دست بسته
استاد، مدح و ثنای ایشان بطور خطاب می خواند بعد حاجت
خود را اذان حضرت می طلبید بستر جماعتی که در آنجا حاضر شده باشند
بود ب نشسته می خوردند در وقت خوردن او گفتگو نمی کردند تا
آب دهان ایشان در آن توشه نافتد و پس خورده خود را در جای
که پایمال مردمان نگردد می انداختند حتی که بعضی در ایشان
تکلیف این قدر احتیاط می ورزید که بعد خوردن توشه مرقومه آب
مضمضه خود را در خندق می کشید و می انداختند و علی هذا القیاس
وقت نیازی آن جنب و حیض و نفاس را دست رسانیدن بآن
نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط استیاء و بگری نایند و علی هذا
المسئوال تعظیم استیاء منوره بر حسب تعظیم بزرگی که بنام آن
ندزمی کنند بجای آورد پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که
مقصود ایشان ندز برای آن بزرگ است و هرگز ارجحان
ثواب بآن بزرگ ضرر ندارد نیست و جواب سیوم از اصل تاویل
جبال نه کورین آنست که مولانا عبدالحزب زرج فرموده اند که برای
نمایاندن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح نکردن جانور بنام غیر خدا نذر می کنید اگر عوض آن
 جانور گوشت بهمان مقدار خرید و بفراودید باید در ذبح شما آن نذر
 ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گویند که مقصود شما از ذبح
 غیر از گوشت خود رایدن برای ثواب آن مرد نبود الا تترتب
 بذبح او بآن میت کرده اید و این شد که طریح است انتهی *
 اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر مذکور ادا نمی شود سببش
 آنست که نذر بهمان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور
 را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل نمی مند و در قدرت
 بر ادای آن دادن عوض او چگونگی درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه
 شرعیه است متی امکان العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل
 چنانچه وضو و نیت که با وجود قدرت بر آب هرگز نیتیم درست
 نیست نه بجهت آنکه تقریب بذبح او بآن میت نموده می شود *
 چه آبش آنست که تخصیص مال مند و در شرع لغو است و نذر
 بآن نمی مخصوص هرگز مختص نمی شود بلکه با وجود قدرت بر اصل
 نمی مند و در دادن عوض آن خواهد نیت آن خواهی دیگر از جنس
 نمی مند و درست است لما فی الد والحقار والغل من اعتكاف
 او حج او صلوة او غیره غیر معاق لا یختص بزمان و مکان و درهم و

و غیر فلو نذران ینصdq یوم الجمعة بحکمة بهذا الذی راهم علی فقیر
 فلا ینخالف جاز بخلاف النذر والمعلق فانه لا یجوز تعجیله قبل
 وجود الشرط * خلا عنه کما درست در نختاد آنست که اگر نذری را
 بزمانی و مکانی و بی چیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کشد پس
 آن نذر بآن قیود مختص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن
 درست است * مثلاً اگر کسی نذر کند که سن صدقه خواهم داد برون
 جمعه در شهر که باین درسم بر این فقیر بعد از آن نذر خلافت
 آن کند مثلاً برون پنجشنبه در شهر مدینه بدرسم و یگر بر فقیر اجنبی
 صدقه ده پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت
 که نذر معان بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلاً اگر
 کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر
 مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا
 کردن جایز نیست فی السراجیه نذران یصدق هذه المأثرة
 الذی راهم یوم کن الملق فقیر کن افتصدق بمأثرة اخري قبل محیی
 ذلک الیوم ملک مسکین آخر جاز و فی العالم کیریة رجل قال ان
 لیجوت من هذا الغم الذی انا فیه فعلی ان اتصدق بعشرة ذراهم
 خیر افتصدق بعین الخبز و ثمنه لیجریه * و ایضاً فیها لو نذر هذه

الد زاهم ففصل في بيعها من نذره جائزة وفيها ايضاً رجل اشترى شاة
 الاضحية وارحبها بلسانه ثم اشترى اخرى جائزه ببيع الاربعه وفي
 الرسايل الزينية اعلم ان تعيين الناذر بالدinar والدراهم والفقراء لغو
 انكر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام مبین آن دارم
 که هر ثوابی که از ذبح و اداقت خون این جانور حاصل شود
 بروح فلان میت برسد بوجه مجرذ ذبح و اداقت خون نیز عبادت
 است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در
 اصحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب
 نیست بلکه مستحب است پس همچنین که ثواب تصدق اموال
 را بروح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرذ ذبح
 جانوری برای مبین بخشیدن چاره او اتوا بهید و از آنجا که صرف
 ذبح آن جانور منوط و مندور است و گوشت آن ملحوظ و مخلوط
 نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن روح
 مبین ادا می کنیم و گوشت آنرا خود میخوریم و بفرزندان و پدران
 و آستانه بانی می خوریم مانند گوشت اصحیه پس ازین لازم
 نمی آید که تقرب بذبح ادا برای آن میت کرده ایم علاوه برین آنکه
 اصحیه از طرف میت جایز است و مغنیش بجز ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن با اسم خدای تعالی و ثوابی که بر آن
 مترتب شود بآن مرد داده شود و خوردن گوشت این انجویه
 جایز است منشی را و اولاد و ابناء او را و اما فی السر اجبة رجل ضعیف
 من المیت جاز و لا یلزم التصدیق بالکل الا اذا کان بامره و فی
 الجمادیة من ذبح عن المیت فهدا علی الوجهین اما ان یدل به
 بامره او بغير امره فعلى الوجه الاول لا یتناول من لحمه و هو المختار
 لان التصحیة تقع للمیت و فی الوجه الثانی یتناول و هو المختار
 لان الذبح حصل علی ملکه و الثواب للمیت و خلاصة عبارات حمادیه
 این است که انجویه کردن از جانب مرد و مرد و بجه است
 اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال
 من تصحیه از طرف من خواهد کرد پس درین صورت خوردن
 گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدیق کردن بر فقرا واجب
 است زیرا چه انجویه مالک میت است و از جانب او تصحیه کرده
 شده است پس بر حسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدیق
 کردن ضرور است و دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه
 او یا غیر ایشان بمرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تصحیه نماید پس
 برین مقدمه منشی را خوردن گوشت آن و خوردن آن احوال

به فروغ خود را بپایر است زیرا چه انجیه ملک منعمی است پس
 او را اختیار است که در ملک خود ببرد چه خواهد تصرف کند افتخیه
 الترجمة * پس چنانکه قنیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت
 آن صحیح است پس نذر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق
 گوشت آن نیز چرا جائز نباشد * و آنست اول آنکه تصدق
 بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا چه
 جان حیوان مملوک آدمی نیست و از این جا است که کشتن مولی
 غلام خود را حرام است اگر چه بسبب شبهه قصاص ساقط
 می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است و همچنین علت است
 که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا این اقرار
 بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
 بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح
 است زیرا چه این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن
 او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرفی که
 خواهد در شئی مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب
 الجنايات است و فعله بنفسه هل في الدنيا معتبر في الآخرة
 حتی یأثم علیه * و ایضا فیها فی الکتاب السجرات العبد مبقی علی اصل

تحریر فی حق اللدم معللا بالأدبیه حتی لا یصح اقرار المولی علیه
 بالعدل و الاقصا من خلاصه عبارت و ای این است که نفس
 شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و مانده
 است یعنی اگر کسی ذابت خود را بخرافت کند یا بکشد پس
 در دنیا عفو آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را چه جزایه سر نخواهد
 داد اما در آخرت کشتار خواهد شد و غلام روحی جان خود را حکم آزاد است
 و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم ستاع و اسباب است
 و از این جا است که اقرار مولی بر غلام خود بحد و قصاص برای شخصی
 غیر صحیح نیست زیرا چه حد و قصاص متعلق بجان غلام است پس
 این اقرار مولی بجان غلام راجع است و جان او مملوک مولی
 نیست اما اقرار مولی به مملوکیت او برای غیر درست است
 زیرا چه مملوکیت غلام متعلق بدین و تن او است و بدن او
 مملوک مولی است و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس
 جان او را برای غیر جان آفرین دادن درست نیست تا
 نواب بران مرتب تواند شد پس ایصال نواب آن
 غیر متذرات است و دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی
 نیست پس بخار به مجرد ذبح که عبادت او دادن جان او است

پیر جایز خواهد شد زیرا چه مملوک شدن شی مذکور مشروط
 صحت نذر است لکن الرها قل الزینیه و من شرط التذران
 یكون المذکر و مملوک کاللتناذر یعنی از شرط ایضا نذر آن است که شی
 مذکور مملوک نذر باشد و در مشکوٰه در جلد ثالث در باب
 الا بیان و التذور مرفوع است قال رسول الله صلی الله علیه و
 سلم و لیس علی ابن آدم نذر فیما لا یملك یعنی لازم نمی گردد
 بر نذر آنکه آدم نذر در چیزی که مالک آن نیست * و نیز در باب
 التذور است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وفاء لنذر
 فی معصیه و لانی لا یملك العبد یعنی صحیح نیست و فای نذری که در
 معصیت بود و نذری که در شی خیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال
 که مملوک که آدمی است و بد بکری دادن جایز است پس ثواب
 بر آن نیز مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بد بکری
 نیز صحیح خواهد شد * مستدر دانستی است که شرط صحت نذر
 چند چیز است * اول آنکه شی مذکور مملوک نذر باشد چنانچه از سائل
 زینیه و مشکوٰه منقول شد * دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنی از
 جنس معصیت و اباحت نباشد * سیوم آنکه از قبیل عبادت مرقصوده
 بود یعنی از شرط عبادت نباشد * چهارم آنکه شی مذکور عین واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد و پنجم آنکه از جنس واجب بود
یعنی از قبیل مستحب مذکور و ششم آنکه از جنس واجب عین بود
یعنی از نوع واجب کفایه نباشد و پس اگر کسی منذور نماز که ناظر
باشد مذکور صحیح نخواهد شد مثلاً شخصی که هنوز آنرا نخریده است مذکور
کند بعد از آنرا خرید کند و همچنین مذکور کردن بعضی که گناه باشد مثلاً
فلان شخص را از دن یا کشتن یا مسکرت کردن و همچنین مذکور کردن
به نماز ظهر که از جانب خدا تعالی خود واجب است و همچنین مذکور
کردن به عبادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب
است و همچنین مذکور کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست
بلکه از شد ابط عبادت است و همچنین مذکور کردن به نماز چهاره
که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لعمریه
الاهباء والنظار لا يلزم المنزاة اذا كان طاعة وليس بواجب و
كان من جنسه واجب علی العین فلا يصح المنزاة بالمعاصي ولا بالواجبات
فلو نزل حجة الاسلام لم يلزمه الا واحدة ولو نزل وصلة سنة وعفي
الفرايض لاشي عليه وان هني مثلها الزمة ويكمل المغرب ولو نزل زيادة
المرريض لم يلزمه ولو نزل التسبيحات وهر كل صلوة لم يلزمه انتهى
جواب دوم آنکه بر فقه بر تسبیح و فرض آنکه جان جانور نماز که

آدمی باشد لیکن در میان جان جانور و اسوال دیگر فرق عظیم
است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب
است که آدمیان بوسی متوقع می شوند و از آن رفع حاجات
خود و ثامی کتبه بخلاف جان جانور بدون جهت آن که اصلاً قایل اشتیاع
آدمی نیست که به کسی داده شود زیرا چه دادن صرف جان جانور
به کسی بدون گوشت آن یحرازین مضمور نیست که بنام او یا به
نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل هیچ وجه آدمی را
فایده نمی رسد پس ثواب بران نیز مندرج نخواهد شد
تا بدیگری چه داده شود و از آن غیر چه ساخته آید و جواب سهرم
آنکه مجرد ذبح یعنی اداقت خون مشرعاً عبادت نیست زیرا چه
عبادت بر دو قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی
نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیرا چه عبادت مالی عبادت
از آن است که مالی را با اشتیاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی
بدیگر آن غشیه شود و در صورت اداقت خون این
صفه و است اما در روز اخیری که مجرد ذبح عبادت است پس
بر خلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام خرو آن چهار
روز است اول روز آصفی و سه روز بعد از آن لغای العبادة

فی کتاب الاصحیه و اراقة الدم لیعت بقربة الالی مکان و زمان غالب زمان هو
 ایام الشجر و الکمان و العرم و سرش آن است که روز انجمنی یوم نبی صفا
 خدای تعالی مر سوسین راست و همچنین سبب است که روز در این روز
 حرام است زیرا چه در ظهورت صوم اعراف از قبول ضیافت
 او تعالی لازم می آید پس حقیقت تضحیه آن است که در روز
 انجمنی ذات انجمنیه را برای خدای تعالی داد می شود و اما از آنجا که
 آن روز یوم ضیافت کردن او تعالی برای مساکین است
 امداد الله تعالی آن انجمنیه را برای ضیافت سوسین و افسس
 می دهد بنا بر آن منجمنی را می رسد که خود بخورد و او را داد ابناء
 خود را بخوراند و همچنین علت است که در روز انجمنی مستحب
 آن است که نافرمانی ناز عید مساکین بکنند تا به فراغت
 از ناز او لا تضحیه نمایند بعد از چندی از این بخورند تا انتظاری به
 ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی همین است
 و نکته درین باب آن است که تا اول نورش و در روز ضیافت
 او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که انجمنیه است متحقق گردد
 چنانچه این منبع در کتب اصول فقه در بحث قضایات و تعجیلها مرئوم
 است و در اینجا به سبب حرامی است که موجب بلاست است

عبادت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراست دم
 و ایام بحر عبادت است پس هر کس را میرسد که جانوری
 را با شرايط انصویه از طرف خود یا از طرف دیگری زند باشد
 یا مرده به نیت تقرب او تعالی قربانی کند و نیز اختیار است
 که خواه باسید ثواب آن برای ذات خود انصویه کند یا به نیت ایصال
 ثواب آن برای دیگری قربانی نماید و نکته درین باب آن است
 که انصویه صرفت اتباع سنت حضرت خلیل الله ابراهیم علیه السلام
 است که الله تعالی به نیکو بخش امر فرمود بود و آن در ایام انصویه
 واقع شده بود لعالی العالم کبریة فی کتاب الاصحیة و چون انصویه
 بر خلاف قیاس است پس دیگری را بر آن قیاس
 کردن جایز نیست لمانی کتب الاصول النص الی علی طایع خلاف القیاس
 يقتصر علی مورد و لا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی و لیکن اگر قرآن
 یا حدیث که بر خلاف قیاس وارد شود پس آنرا در قیاس
 ادعیه تصور کرده خواهد شد و دیگری را بر آن قیاس کردن درست
 نیست زیرا چه برای قیاس شرعی عامه مشترک در میان متقیین و
 متقیین عایه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت مخصوص
 علیه یافته نشد پس البته قیاسی نا جایز خواهد شد به جهت

فقده ان شرط قیاس و هرگاه مجروح ذبح در غیر ایام غیر عبادت
 نیست پس مذکور مجروح ذبح جانور بدون تخصیص جایز نیست زیرا چه
 متجمه شرایط ذر آن است که نمی مند و را به قسم عبادت باشد
 چنانچه مفصلاً از استنباه مذکور شد و بنزد در مختارها بالتخصیص و
 التصریح منقول است فی الدار المختار فی کتاب الایمان ولو قال
 ان برئت من مرضی هذا ذبحتها فإني لا یلزمه شیء الا اذا اراد التصدق بلحمتها فیلزمه یعنی اگر کسی گوید که
 اگر من تندرست شوم ایستادی خود پس ذبح خواهم کرد بزی
 را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را
 بعد از ان صحت یافت آن کس پس اندرین صورت لازم
 نمی آید بران کس چیزی بگذرد صورتیکه نیست کند صدقه دادن
 گوشت آن بزی را پس البته ذر موقوف صحیح خواهد شد و ادای
 آن بر او واجب خواهد گردید و نیز در رساله زینیه مرقوم است
 قال ان برئت من مرضی هذا ذبحتها فصیر لا یلزمه ولو قال
 ملیها ذبحتها و تصدق بلحمتها فیلزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر
 صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد و گو سپندی
 را بده تندرست شود آن شخص پس درین صورت آن مذکور

به بدن من لازم نمی آید و اگر به گوشت گوشت من گوشت من
 واجب است که ذبح خواهیم کرد و او را گوشت آن را صدقه
 خواهیم داد پس از این صورت نذر کند کور صحیح خواهد شد
 و ادای آن بر او واجب خواهد شد و آردی نذر با انضوی صحیح است
 اما در ایام انضوی ذبح کردن او واجب است و در غیر آن
 ایام جایز نیست لیکن در صورت نذر بعد ذبح انضوی مندور
 نذبه و تمامی گوشت آن واجب است و نذر و اصول و
 فروع او را و غنی را خوردن آن جانور جایز نیست اما فی جلیبی قال
 المصنف یتصدق الناذر بان یکون فی مملکة شاة فمقول لله علی ان انضوی
 یهتبه الشاة سواء کان ذلک الموجب غنیاً او فقیراً و لو نذر ان یضحی ولم یضح
 هیأ یقع علی الشاة ولا یاکل الناذر لان سبیلها التصدق و نیز در فتاوی
 عالمگیری در کتاب الاضحیة بر قوم است و ان اوجبت بالذبح
 لو لم یضح بها ان یاکل منها هیأ و لان یطعم غیره من الاغنیاء سواء
 کان الناذر غنیاً او فقیراً لان سبیلها التصدق فاما عید عبارت
 عالمگیری این است که اگر کسی نذر کند تضحیة رئیس انضوی بر او
 واجب می شود خواه آن ناذر غنی باشد یا فقیر و خوردن گوشت
 آن ناذر را و شخص غنی را جایز نیست زیرا که حکم انضوی مندور

در ایام نحر عبادت است نه در غیر آن پس در صورتیکه کسی
تشییه گو سپندی معین مملوک خود را نذر کند و یا به نیت تشییه گو سپندی
را خربد کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیست تا آنکه آن ایام منقضى
گردد و پس درین مورد و صورت قصای آن بعد از قضای ایام
نحر مجرد ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز
نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گو سپند مرقوم موجود
باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت
آن را تصدق نماید زیرا به مجرد ذبح که در ایام نحر عبادت بود
به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد
پس با صل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد
لما فی العالم کبریة وانکان اوجب شاة بعینها او اشترى شاة
لیضحي بها فلم یفعل حتی مضت ایام النحر یتصدق بها حیة ولا
یحوز الاکل منها فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق بلحمها
و هرگاه ثابت شد که مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن
در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بر آن مترتب نخواهد
شد تا به دیگری پیغمبر خشنیده شود آری اگر چنین گوید که این
نیت ایام خدای تعالی و برای او سبب باز و به نثر او

قد استتم ما گوشت آنرا بقترا بد هم و ثوابیکه او تعالی از فضل
 خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته
 درست است بآنکه ایصال ثواب بجمع عباد است نافله بدیه
 و مالیه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن و غیره
 به یگویی زنده باشد یا مرده و خواه وقت عمل نیست ایصال ثواب
 آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیست کند این همه صورتها
 شریعا جایز است * اما فی البحر الرائق فی باب النمازة فی الحج
 قال اصل فیہ ان الانعان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة وصوما
 وصدقة وقرءة قرآن و ذکر او طواف او حجا و عمرة و غیر ذلك الى قوله
 فان صام او صلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات والاحياء
 جاز و یصل ثوابها الیهم عند اهل السنة والجماعة و بهذا یعلم انه
 لا فرق بین ان یکون المجعل له میتا او حیة لان ظاهر انه لا فرق بین
 ان ینوی به عند الفعل للغير او ینقلبه لنفسه فم بعد ذلك یجعل ثوابه
 لغيره لا طلاق کلامهم انتهى من البحر * و هم چنین در کتاب به ایہ
 و چاپی و غیره مرقوم است * اگر کسی گوید که در بعضی تفاسیر متنبه
 شد اوله مثل رضای و حسینی و غیره در تفسیر قول او تعالی
 وما اهل به لغيره الله قید عند الذبح آورد پس برین تقدیر مفاد

آیه کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
 رام است چنانچه عادت نمودن آن است که هرگاه جانوری
 را برای بنی می کشند نام آن بت و وقت ذبح آن جانور
 بی خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بانی می گویند پس
 اسند لال اند آیه کریمه بر حرمت جانور یکمیش از ذبح او نام
 غیر خدا برود ذکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونه
 صحیح می تواند شد جوایش بخند و چو است و بد اول آنکه از کتب
 انفات و تفاسیر مفسرین مقدمه این ظاهر شد که اهل مال به معنی مطابق
 آواز بر داشتن است مقید بقیدی نیست و قاعده کلیه اصول فقه است
 که نص مطابق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن
 و حدیث مطابق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
 آن نیز مطابق و عام خواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود مادامیکه
 دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافتن نشود لافی القواعد حکم المطلق
 ان یجری علی اطلاقه و فی هلم الثبوت المطلق حقیقه فی الاطلاق
 لا شیء من الحقیقه یترک الا لیل لیل صار فاما المطلق لا یترک
 اطلاقه الا لیل لیل صار الخ و آیت مرقوم در قرآن مجید در چهار
 موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

باینکه در حدیث نبوی و ذکر کلام صحابی نیز یاد شده باشد پس
 تقیید بلا وجه است باینکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح
 لغير الله رواه ابو داود و غیر مطعون است و موید همین عموم
 است یعنی نیت لغير الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح پس معلوم
 شد که قید مذکور اتفاقی است نه احترازی و الا ابطال مفهوم کلام
 اعم بدون دلیل شرعی لازم می آید و تقریر آن بدو وجه است اولی
 آنکه ما اهل مطلق است و تقیید مطلق ابطال صفت اطلاق آنست
 و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی اما فی التوضیح قوله لان اعمال
 الاملین واجب ما امکن و ذلك في اجراء المطلق علی اطلاقه
 و المقید علی تقیید عهد الا مکان اذ لو حمل المطلق علی المقید لازم
 ابطال المطلق لانه يدل علی اجزاء المقید و غیر المقید و فی العمل علی
 التقیید ابطال الامر الثاني خلاصه آنست که اگر لفظی در قرآن
 و یا حدیث مطلق باشد یعنی مقید به چیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواهد
 بود و بصورتی مخصوص نخواهد بود زیرا چه تقیید خلافت اطلاق است
 پس اگر لفظ مطلق بصورتی مقید کرده شود اطلاق آن باطل
 می شود آری اگر لفظی دیگر بر تقیید آن لفظ دلالت کند پس البته
 بر حسب شرایط آن معمول خواهد شد و دوم آنکه ما اهل عام

است زیرا که لفظ ما از الفاظ عموم است و تخصیص عام بتغیر نیست
یقینی جایز نیست لما فی التوضیح حکم العام عقلنا ان یوجب
الحکم فی الكل لانه عندنا قطعی بها وللخاص فلا يجوز تخصیصه
بالغیر الواحد والقیاس افقوی و هرگاه نفس عام قرآنی را
به مجرد واحد و قیاس شش شبهه عنی خاص کردن جایز نیست پس
بقول بعضی مفسرین که خارج از اصول اربعه شرعیه است چگونه
جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تنهیم یافته شود
و عجب است از معترضین که در اکثر کتب تفاسیر متقدمه
تفسیر آیت مرقوم مطابقا بلا قید عند الذبح آورده بان تمسک
نمی کنند بلکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفسیر
که فی الجمله بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت
ایشان واقع است بمنزله وحی منزل و با قول نبی مرسل
می انگارند و بران می نازند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه
تعرض بلفظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت
موصوفه نموده است و شخصی که مطلقا بلا قید مرقوم آورده است
بیان مفهوم لفظ و دل آن کرده است پس در میان هر دو
کلام تخالف و تعارض نیست اما کسیکه تو ذیق از لی نصیب

آنکه پیش از این در پی توفیق نمیرود و در ورطه تعارض افتاده دست و پا میزند
و بی منزل توفیق نمی برد و جواب دوم آنکه مقصود مفسرین مذکور این
بیان شان نزول است موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین منحصرین در
زمانه سابق باینکه درین زمان هر برین سوال است که هرگاه جانوری
را بنام اصنام و شیاطین نام زد بکنند وقت ذبح آن نیز نام
آن بت و دیو بر آن جانور میخوانند اگر چه پیش از ذبح نیز نام
آن بت کمر فدا باشند اما آنرا معتبر نمی دارند و چنانچه در تفسیر
کبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب كانوا يسمون
الاولاد من اللهايم ويرفعون اصواتهم يذکرونها لتهی بخلاف عوام
مسلمین که ایشان در میان کفر و اسلام غلط کرده اند که اولاد موات
رسم کافران و عادت هندوان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
می کنند پس ثانیاً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن
غیر باقی میباشد و سرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند
که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن
وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد
چنانچه در انجیل و عقیقه و فدیه حج و غیره و یا برای مہمان باشد یا برای

و عت و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
 نیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
 غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سوره فاتحه و اخلاص
 و درود مستقر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای
 پیغمبری و یا برای پیغمبری و بزرگی بلکه برای جنتی و یا برای روح
 نبیانی مانند شیخ سعدی و غیره یا که بطور رسم منحصر باشد مانند فاتحه
 چراغان شب بارات و امثال آن چنانچه این معنی در میان
 خود کاران و پیروان دکان جاها و ملاقرآنیان معمول و مروج
 است چنانچه سابق ازین مفسلا مرقوم شده است لیکن دانستی
 است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز منحصر بکلام
 الهی نمی تواند شد زیرا چه لفظ ما اهل عام است اگر چه محل نزولش
 خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام
 مشرعی اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه
 باجماع مجتهدین و اتفاق عالمان ثابت است که در صورتیکه
 عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
 در ماده استنباط احکام شرعی عموم عبارت معتبر است و خصوص
 مورد آن اعتبار ندارد و غایب آنکه خصوص مورد خصوص منحصر

سن ۳۰) حواشی سند امامی جمیع کتب اصول الفقه العبره لعموم اللفظ
 لا لخصوص العیب و از اینجا است که اکثر آیات الهی و احادیث
 نبوی در مکلفهای خاصه و در وقت های مختلفه وارد شده اند
 و نیز در شان مکلفان که در آن زمان حاضر بودند نازل شده
 پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی
 هرگز در حق عموم خلائق نازل و جاری و جاریست بانی و جاری
 بودی بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما از اینجا که
 الفاظ قرآن و حدیث عام است و بیکله و بشخصی خاص نیست
 لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین بقای نوع انسانی و در باره
 جمیع اهل بلاد مافنای دنیای قانی دائم و قائم خواهد ماند و تعالی
 این دین قدیم و شرع سننیم را با سطوت تمام و ثروت تام
 تا توالی لیالی و ایام جاری و جاری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که
 مدلول حقیقی و مذهب و تحقیقی آیت و اقی الهدایت مطلق رفیع
 صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح باشد همان
 عموم و اطلاق در باب استنباط احکام و استخراج مسائل مقدر و
 متعتمد خواهد بود و از اینجا است که حضرت مولانا امام المفسرین شریف الدین
 رازی در تفسیر کبیر او لادرتفسیر آیت مذکوره نظریه خصوصیت

مورد و محل نزول او کرده تفسیر بالاخص به معنی تجازی است
 نموده و ثانیاً بطاظر اطلاق لفظ و باعتبار عموم و ضیق لغوی تفسیر
 آورده و هر دو را از سلف نقل کرده اما عموم لفظ را ترجیح
 داده چنانچه در تفسیر سوره بقره فرموده است قوله وما اهل به لغير الله
 قال الاصمعی الاهلال رفع الصوت فكل رافع صوته فهو مهمل وهذا
 معنی الاهلال فی اللغة ثم قبل للمعجم مهمل لرفع الصوت بالتلحیقة
 والذ اسم مهمل لان العرب كانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون
 اصواتهم بل کرها فمعنی قوله تعالی ما اهل به لغير الله یعنی ما ذبح
 للاصنام وهو قول مجاهد وصحاح و قتادة وقال الربیع ابن انس وابن
 زید یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله تعالی وهذا القول اولی لانه اهل
 مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان معلما ذبح ذبیحة وقص
 بل بها لتقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد
 اتمهی ترجمه عبارت مرتومه سابقا مرتوم شده است فذکو
 اما بعضی از کسانی که در میان عوام بقتب مولوی صاحب مشهور اند
 و اما عن جدیدات عارفیه و بدعات رسمیه گردتا راند و محبت
 رسوم کفار و مودت عادات فکار در رگ و پوست ایشان
 جاری و ساری است خصوصاً بدور جنرات اولیاء و نازنای

بهدات علماء عادى و دیگران را مادی اند و جمیع مرأسم کافران و
 بنودان که در میان این مروج است حق می انگارند علی الخصوص
 نذر اولیاء را که جزو ایمان بلکه عین دین اسلام می شمارند و بناویلات
 فاسده و باسند لالات ضعیفه و زوایات شاذه آن همه رسوم
 کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توهم کرده صورت
 هر قود را اعلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس میسر میست و هم مخالف روایات فقیهیه
 و اقوال مجتهدین و اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
 متعدده و احادیث صحیحہ منقول شد فهل من مدکر فلیل کرد و مخالف
 اجماع پس بحجت قاعده اجماعیه که العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص العیب
 و مخالف قیاس شرعی پس به سبب آنکه هرگاه جانوری که وقت
 ذبح او از زبان نام غیر خدا خوانده شود بلا مذاق حرام است
 پس جانوریکه وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تقرب
 او داشته شود البته بطریق اولی حرام خواهد شد اگرچه از زبان
 نام مبارک او تعالی گفته شود زیراچه در صوریکه لسان و جنان
 مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
 نه عبارات زبانی و کلمات دمانی و روایات فقیهیه از کتب معتتمه

مکتوب شده است و آینه نیز بقصد تعالی از کتاب های
متعدد مرقوم خواهد شد فهل من منظر فليمنظر و از اینجا
است که در کتب فقه حرمت ذبیحه که به نیت تقرب
الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود على الاطلاق و العموم مرقوم
است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبیح ذکر کرده شود
یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود و نیز برابر است که نام خدا گفته
شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید الذبح
باطل دلیل است باینکه تهمیم فصوص شریعیه و اطلاق دلائل تهمیه
را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت
و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است نعوذ بالله منهم
و من اهلهم و نلوا عنهم و عن اهلهم خدای تعالی هوای نفسانی و انغرای
شیطانی را از دل هوا منزل ایشان دور کرده براه راست رحمانی
و نه ایت ربانی آرد و باینکه هوای نفسانی تابع حکم
ربانی نگردد هرگز ایمان و ايقان میسر نشود و چنانچه در مشکوٰه در
باب الاعتصام باین کتاب و استقامت مرقوم است که قال فصول الله
صلی الله علیه و آله لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به
ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و بهر طرف غریزی را که آورده ایم من آنرا از دین و سیرت پس اگر
 مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
 پر و چه کمال و تسلیم و رضا با حکام و پی علیه الصلوة و السلام در
 وقت معارضه داعیه حی و یاعنه هوا پس مراد نفس ایمان کامل
 است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت اوست
 پس مراد نفس اصل ایمان است و فرمود هوا تا بیع شود و نه گفت منفی
 و پیغمبر هم کرد و نه یراکه انیتکام و انیتکام هم آن مطلقا ممکن نیست و کمال
 نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هوا یا شد تا بیع
 حی و مقتادا مر باشد کذا فی ترجمه الشیخ و اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگر چه
 بر حسب لغت و حقیقت مطابقت است اما عادت کفار که ایشان در
 وقت ذبح نام بتان را بخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او متروک
 نگردد و بر این پایه اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادت
 ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ متروک خواهد شد
 و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
 خواهد شد کما فی کتب الاصول و الحقیقة تترک بدلالة العادة
 جوابش بدو و به است و به اول آنکه عادت قوم کفار عرب
 همان است و عرب قولی مقید اطلاق لفظ مطابق می شود نه عربت عملی

لما في العناية في فصل الروكالة بالشكاح من باب الاولياء والاكتفاء
 بالعرف على نوعين لفظي نحو الابدانة يقيى بالفرس ونحو المال
 بالابل وعلي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الفاس
 كذا اكلهم الجليل يوم العيل وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق المقتضيان
 اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقييد يقابله ومن شرط التعاقب اتحاد
 العمل الذي يردان عليه انتهى واما اذا عادت كد عبارت كتب
 اصول مرقوم است غاوت ثولى است كه معيد اطلاق خصوص مى گردد
 چنانچه در شروع و حواشى آنها موضح است * و بدو دم آنكه بطريق
 تنزل يعنى بعد تسليم آنكه حرف عملى مقيد لفظ مطلق باشد پس
 اين تخصيص در باب ايمان جارى است نه در مطلق الفاظ لما في
 الاشهاد فصل في تعارض العرف مع اللغة صرح الزيلعي ونحوه بان
 الايمان مبنية على العرف لا على الحقيقة ^س جواب سيوم از شبهه
 قيد عند الذبح آنكه اهلال انخير اسد بر دو نوع است اول آنكه عند
 الذبح اهلال كند * دوم آنكه قبل ذبح اهلال كند بعد از ان همين
 نيرت باقى و مستمر ماند تا آنكه به نيرت سابقه ذبح كند اگرچه در
 ظاهر بر حسب عادت قديمه در وقت ذبح نام نه اير زبان آرد
 پس در صورت اولي اهلال در وقت ذبح حقيقه و شعر عاموجود است *

و در صورت مایه شرعا و حکما موجود و باقی است بحکم اسمعجب حال
 و بموجب قاعده شریعه که اذ او جلد شیء و لم یطرح علیه ضربه
 بحکم موجود ذلك الشيء یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از آن
 رافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی
 که بانعدام آن نیقین نباشد و مثلاً کسی وقت خروج از
 خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا
 خواهیم کرد بعد از آن النیت سابقه برنگردد و هم منافی آن از و
 سر زدن شود و وقت دخول در مسجد معهود تجدید نیت نکند
 و نماز شروع نماید در نیز صورت نمازش ادا نخواهد شد و نیت
 بمایه کافی و واقعی خواهد بود و لما فی الاشباه فی المحکمات المناسع فی
 وقت النية اذا قرأ فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و
 افتتح الصلاة بتلك النية فان لم يشتغل بعمل آخر تكفيه تلك النية
 المقتضية على الشروع و تبقي الى وقت الشروع حکما اذا لم یبدل لها
 بغيرها كما فی الصوم و ایضا فی شرائط النية الرابع ان لا یأتی
 بمناقاة بین النية و المأموری اتمهی پس اگر قید عند الذبح
 تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسؤله در آیت
 هو صوفه و انزل خواهد شد زیرا که اهل الی عند الذبح عام است

که حقیقه باشد یا حکما و مشرعا و در صورت هر قومه اگر چه حقیقه مستحق نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است فعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که چنانچه در آن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر لازم یا ترتب غیر لازم نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجایید اشهد و خلاصه مشبهه آن است که اگر قید تعظیم غیر لازم زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحت که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجرّد نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود چنانچه در صورت بیع و شراء و هب و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان کس است * جوابش این است که قید تعظیم و ترتب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه و ما ذبح علی المصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام عمر خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما و مشرعا تا ذبح باقی می ماند اما

این بهمانی حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق
 یافته نشود و چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در
 صورت مذکوره خلاف ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت
 ذبح از اهلل بنام غیر خدا رجوع کرده اهلل بنام خدا ی تعالی
 کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقه منتهی است کما
 و مشر عانیز مع دوم و مرفوع گشت پس چرا اهلل بنام شد
 چو آبشش به و وجه است اول بقا که در بقای ذکر سابق بر بقای
 نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تتریب بغیر
 خدا تا وقت ذبح باقی و مستمر ماند البته ذکر سابق نیز کما و مشر عا
 باقی و مستمر خواهد بود و این را در صورت است اول آنکه حقیقه
 موجود و باقی باشد باین طوری که تجدید او استینافاً نیت تتریب به آن
 غیر خدا الذبح کرده باشد و دوم آن که کما و مشر عا موجود باشد
 باین طور که از نیت سابقه برگردد و آنرا از دل خود دور کند
 اگر چه وقت ذبح اعاده آن نیت سابقه نه کرده باشد زیرا چه در
 شرح شریف قاعده مستمره است که وقتی که قصد نیت امری
 یافته شود بعد از آن تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل
 خود دور نکند یا مرتکب مخالف و منافض نیست مانع یافته نشود پس

نیست متقدمه باقی شمرده می شود یعنی بشماره عا و حکایت مانجه را
 اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده
 می شود چنانچه اگر بعد مغرب نیست روز فردا کرده شود و ساقض
 آن یافته نه شود پس شرعا نیست شب گذشته اعتبار کرده بر سخت
 روزه حکم نموده می شود و هرگاه این قاعده شش وعده معلوم شد
 پس در صورت مذکوره نیست متقدمه در وقت ذبح نیز مشرع
 موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز مشرع باقی ماند و هرگز
 منافی و متقدم نگردید چنانچه از اشباه و نظایر مفصلا منقول
 شد پس با وجود بقای اهلال بنام غیر خدا استمرار از نیست تعظیم
 او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیست تقرب
 بجناب او تشمس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد
 زیرا به تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان مراد و شرط
 است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود
 چنانچه سابقا از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فتنه که
 و سر درین باب آن است که چنانچه تسبیح مطهر ذبیحه است
 هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع
 مطهر و منجس نجس خواهد شد چنانچه قاعده شش وعده است که اگر

ثنی ظاهر و ثنی نجس مخلوط گردد و پس غلبه نجس را است و ظاهر
 است که هر غیر نجس حرام است زیرا چه انتفاع و استعمال
 نجس مطلقاً حرام است هر چه که باشد و اکل اعظم وجود انتفاع
 است چنانچه در به ایه در کتاب الاستشر به مرقوم است
 بالانتفاع بالنجس حرام ولان ذلک واجب الاجتناب و فی الانتفاع به اقتراب
 پس این ذبیحه نیز حرام است * جواب دوم آنکه منجمه شراط
 صل ذبیحه سه شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم
 تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچه سابقاً از جامع الرموز و در مختار
 مستقول شد * سیوم اخلاص یعنی خالص کردن ذکر او تعالی از
 غیر لسانی الهدایة و القیود الذکر الخالص پس اگر یکی ازین سه
 شرط فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر از
 تعالی گوید اگر چه با ذکر نام خدا می تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند
 و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آورد اگر چه با تعظیم او تعالی و یا ذکر او
 تعالی خلط کند درین هر چهار صورت ذبیحه حرام خواهد شد * پس در صورت
 هر قوه که قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جفائی او گفته
 باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکه تعظیم غیر
 او در دل باقی باشد اگر چه با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحه حرام

خواهد شد به جهت آنکه درین صورت اگر چه ذکر زبانیه بنام غیر
وقت ذبح یافته نه شد اما ذکر قلبیه یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی
است اگر چه بقای حکمی بود پس پیشک ذبیحه حرام است زیرا که
اخلایس دلی به تعظیم او تعالی که بشرط اعلی ذبیحه است درین صورت
مستثناه است و نیز قاعده مشهوره است که هرگاه زبان و دل
مختلف شوند پس آنچه در دل است شریعتاً معتبر است لمانی الاشباه
فی المعنی الفاعل فی محل النیة اذا اختلف القلب و اللسان
قاله مشهور ما فی القلب چنانچه سابقاً نیز مذکور شده است و دلائل
آن از کتب فقه و فتاوی بفضله تعالی مذکور خواهد شد فانتظر
و سر درین باب آن است که ذبح یعنی ضرب و بختن خون
جانوری عبادت محضه است و مخصوص بحی عز و علا است پس
بواسطه غیر خداهی تعالی بمرکز جایز نیست مگر حرام محض بلکه کفر است
چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذابح قائل اند کما مراراً و ارجح ایضاً تکرار
و قاعده شریعت است که هر عبادت بهر کیفیت و کمیتی که در شرع
وارد است دران زیادتی و یا کمی کردن از طریقت خود جایز نیست
خلاصه آنکه به هیچ وجه تعریف دران درست نیست و هرگاه که ذبح
یعنی کشتن جان جانوری فقهی از عبادت است پس آن

نیز هر و بجه که جان آفرین مستزاد ساخته است به همان وجه آدا نمودن
ضرورت است و دخل و تصرف از جانب خود در آن نمودن
حرام است * و ذبح و در مشرع باین طور مأمور است که شخصی
عاقل صاحب ملت توحید جانوری را که در مشرع حلال است بآله
تیز رگهای که در گردن حیوان است قطع کند در حالیکه از زبان نام
شریف او تعالی بدون ضم یا جزمی دیگر بگوید و در ذل نیز تعظیم او تعالی
بغیر شرکت احدی در آورد پس اگر ذابح موجد بود یا آله نیز
پرند نباشد مآله آنکه از عصا مندر جانوری را بشکند حرام خواهد شد *
و هم چنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت بنام او تعالی ذبح
کرده شود و علی بنه الله یا سخن اگر به تعظیم غیر خدا یا با غم تعظیم
او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد * و سر درین باب
همان است که ذبح در مشرع عبادت است پس اگر
بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بحساب او تعالی خواهد بود
و البته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا و یا تعظیم غیر دیاب شرکت
غیر ما و تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود باز
منسوب بحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مسترد و مردود خواهد بود
و بی شک حرام و نجس خواهد گردید * و نکته درین باب آن

است که شر یک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات
 خواه در صفات مبنی بر ض ترین افعال است نزد حضرت واحد
 واحد مبروح تعالی عما یشرکون و نقی من عما یقولہ المشرکون و تنزه
 عما ینصیبہ الضالون امدا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک
 به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی خدای تعالی هرگز نیامرزد
 شرک را و پیامرزد و سوای شرک را برای هر که بخواید و در صحیح
 مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال و هو الله تبارک و تعالی قال الله
 تعالی انما اغنی الشکر کما عن الشکر من عمل عملا اشکر فیه معنی
 چیزی ترکته و هر کته و فی روایة ما نامته بری و هو الذی عملہ
 ترجمه فرمود در رسول خدا اصلی اسم علیه و سلام که خدای تعالی فرمود که
 من بے نیاز ترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد
 کاری را که شر یک گردانید در آن کار با من غیر مرا بگذارد
 آن کار را و شرکت او را و در روایتی آن است که پس
 من ببنزارم از آن کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد
 برای او یعنی آن پیغمبر برای آن شر یک است و خود قبول نمی کنم
 آن را زیرا که چون به سبب شرک خبی در آن پیدا گشت
 پس قایمیت مقبولیت بحضرت واحد ندارد و این چر

مردود درگاه احد و آن شخص را ندیده بارگاه محمد گشت
 والعیاذ بالله منه پس هرگاه در فوج جانوری که قسمی از عبادت
 است تعظیم غیر خدا ملوث گشت در حقیقت این عبادت برای غیر صادر
 شد پس بی شبهه خبیثی قوی در وی پیدا شد که بدتر از مردار گشت و از برای
 مردود بدون تعظیم خدا مقبول گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا گشته
 گسته است و از اینجه است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص
 برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارتست
 است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی و هرگاه اخلاص
 در عبادت شرط است پس لحاظ غیر در عبادت گنجايش ندارد
 چنانچه او تعالی فرمود و ما امر و الا لیه بین الله مخلصین له الدین
 جنداء حکم کرده نه شدند مگر آنکه برستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص
 کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بپسندند از جمیع
 ادیان دیگر و چون قصد و لحاظ غیر در آن دخیل یافت هرگز اخلاص
 مستوفی نیست پس همانا که از درجه مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب
 است که در حدیث صحیح وارد است که ریای عبادت فعلی
 برای ستایه کنانیدن غیر و هم چنین بمعنی عبادت توتلی
 برای ستوانیدن دیگری قسمی از شرک است چنانچه در مشکوٰۃ

مشریت است که الریاء الشریک و این چهار را سه بار فرمودند
 و وحش مانع است که هرگاه در عبادت عملی یا قوی ملاحظه غیر و
 قصد آن مدخلت یافت بوی شیرک پیدا کرد و بدربند قبول عروج
 نیافت بلکه در در که رود و طرد بیفتد پس ذبح جانوری یا ذک
 نه بانی بنام خدا و یا تنظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابست
 بانمار بار یا دار که در ظاهر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا
 می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدا می نماید اما در
 دل خوشودی غیر خدا و تقرب بنیر او مقصودی دارند
 و سر درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و
 مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف
 که در ابتدای مشکوٰه دارد است انما الاعمال بالنیات و انما لكل
 امرء ما نوى یعنی هر اثری نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت
 است و یخرا ازین نیست که برای هر مردی چیزی است که نیت آن
 کرده باشد و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و
 اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدستیکه الله تعالی
 نظر نمی فرماید به روی صور و تنهای شما و اموال شما و لیکن نظری فرماید
 به روی دل های شما و اعمال شما پس ظاهر شد که تسبیح خدا از زبان

باینست تعظیم غیر در جهان اصلاً مشرعا معتبر نیست بلکه معتبر همان
 است که در روان است و نیز قاعده مشرعیه که اذا اختلف
 القلب واللسان فالمتعبر بما في القلب علی ما مر من الاشباه *
 و هرگاه جانور مرقوم به سبب نیست تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او
 محل شرک شود شرک نزد او تعالی نجاست است و از نجاست که
 او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی اذما لمشركون
 نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است
 علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا را در وقت ذبح جانوری
 بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک
 زبانی است پس هم چنین بر تقدیر بکه تعظیم غیر خدا در وقت
 ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد
 و باعث آن شرک زبانی است * اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول
 قید مذکور اعنی لفظ عند الذبح مراد و صورت مرقومه را اعنی ذکر
 حقیقی و حکمی راجع در میان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا به
 صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی چه آبش
 اولاً آنکه مفسر که قید مرقوم را در تفسیر خود آورده اند شافعی
 المذهب اند و نزدشان جمع بین الحقیقت و المجاز درست است

کما فی کتب الاصول پس این اعتراض بر حقیقان موقوف می شود
 و بر این ایشان قیود نمی دهند بلکه بجز هم نمی کنند و از آنجا که اکثر
 اهل تفاسیر متقدمین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً
 تفاسیر یک درین دیار مروج است اکثر ازان مالیت ایشان
 است چنانچه پیرضاوی و جلالینی و کشاف و غیره پس اگر کسی
 از حقیقان متأخرین بحجبت نسبت شان و در امر اسری هم چنان
 عبادت را نقل کرده یا ترجمه نمود و به عجب چنانچه صاحب
 تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیاً آنکه
 درین جا جمع بین الحقیقه و المجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیرا
 مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است
 بهر دو صورت و او عموم مجاز نزد حقیقان جایز است کما فی کتب
 الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضروری است و درین جا کدام
 قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل
 همین قرینه قویه کافی است که متعرض ازان غفلات نموده است *
 و ثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعیه است و اصطلاحات شرعی اگرچه
 به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرح حقیقت است مجاز
 نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلیغ علیه عند الذبح آنست که بوسلیمان که قید عند الذبح انشائی
 نباشد بلکه احراز می بود پس قاید اشش این تواند بود که
 حرمت آن جانور بر تقدیری است که اهل مال در وقت ذبح
 موجود و باقی باشد یعنی اگر قبل از ذبح^{عیش} اذاهمال سابق در گزند
 و ازان نیست باز گردد و خالعه مد ذبح کند حلال خواهد شد و
 با آنکه جانور منذور مرقوم را پیش از ذبح او بزد و شد و یا بکشی
 بدیده تا البته اهل مال بقتل ممرقع خواهد شد و عند الذبح باقی خواهد بود
 پس قید که احراز از این صورتهایا شده پس می گویم که با وجود
 این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد
 جواب پنجم آنکه از اینجا که آیت موصوفه ظاهر اشامل است
 تلایک را که برای غیر الله نموده شود یعنی جانوری که آواز
 برداشته شود بر او نام غیر الله بقصد تلایک او برای آن غیر
 پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه
 بدون نام انسانی بر جانوری بقصد تلایک او برای آن در شرع
 درست است پس ممکن است که مفسرین مقتیدین غرض
 از قید که را خراج صورت تلایک را قصد کرده باشند و حاصلش
 آنکه جانوری که نام غیر الله بر او زده شود وقتی حرام است که

مقصود ما ذکر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این
جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورت های
تألیف که این مقصود در آنها مفقود است پس با وجود احتمال
مرقوم نمک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون
لفظ عام است جانور و چیز دیگر را پس محتمل است که مراد
مفسرین مذکورین از قید مرقوم تخصیص لفظ ما بحیوان
بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره
باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است
پس برایین قدر دانستی است که از جواب های مرقوم کسی
گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و موافق این رساله
آن اراستیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف
روایت و درایت است چنانچه مفصلاً مذکور شد بالا مرید علیه
عرف لحاظ ارغامی عنان و توسیع میدان جولان و بلا حظه
توفیر الزامات و تکبیر افادات این احتمالات عقاید و تقریرات
دقیقه به معرض بیان و بحث شد بیان آورد و در حقیقت جواب
حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا
عبدالعزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزربان اشاره فرموده اند

و بیان القول ما قالت جزام و ان کثر التجدد فی الکلام و این
 قابل البضا عه و کثیر البضا عه اگر چه درین باب
 بسیار دست و پا زده و حکم مذکور را به متصد بیان جلوه عیان
 داده و هر دغوی را بوجه شکی اثبات نموده و بدلائل قطعیه
 و برای این قیاس بسیار بهوت رسانیده و دفع معارضات و رفع
 شبهات حتی الامکان کرده اما فضل غلام و شریف سبقت
 میر چلیبی چنانچه قیاس را مستند بحدس و حدس سوره العزیز
 فلو قبل مکه ما بکیت صباه و بعد منی شیت النفس قبل التلبم
 و لکن بکیت قبای فهیج لی و الکما بکا ما فقلت الفضل للمتقدم
 و اگر کسی را پیش از ظهور کند که در صورتیکه معنی مالک به غیر الله
 مانودی علیه السلام غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز مقبر نباشد
 و افراط ماکه در آیه کریمه واقع است شش عام است یعنی خواه
 من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات
 یا از جنس دیگر مانند زرد سم و غیره پس اگر مراد از و بانخصوص
 جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم او وجه
 تفسیر کلمه ما بافظ جانور چیست و جوابش آنکه از تقریرات سابقه
 و تحریرات لاحق که در اثبات معنی آیه کریمه از کتب لغات

و تنها سبب رسیدن گم دین و نیز از تحریر است ماضیه که در متوالاست
و جوابات مرقوم شده ظاهر و هوید او ظاهر و پیداست که حاصل
معنی آیه بشیر یقه نذر لغیر الله است و نذر لغیر الله بهر چیزیکه باشد
و برای هر که بود و مطلقا حرام است و مورد آیت نیز عام است
پس اگر کسی مطلقا از بهر جنس کنه باشد خواه از بهر جنس حیوانات
میانخواه از قسم ماکولات و دیگر خواه از نوع اشیا و دیگر از آیه
مجمیده مخرجه اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بترتبه
مینه و تشریر و موقوفه منجوقه و ماکله السبع و ما ذیج علی النصب
و غیره تخصیص لفظ مایحیوان کرده شود باید نیست و نیز بر عایت
شیوع عادت مردمان که اهللال بر جانوران می کنند بر احوال
دیگر چنانچه فاتحه ترجمیه که بر قسم ماکولات می کنند بر جنس مایوسات
و نه بر صنف دراهم و دنانیر و قلوبس و غیره اگر خاص جانور مراد داشته
شود عجب نبود اما از اینجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده
و اسشته باشد بلا قرینه قطعیه قرآنی و بغیر دلالت حدیث صحیح
مجمع علیه حمل آن بر احدی از معانی مجتاه و بدون ورود و اجماع
مفسرین معتمدین ترجیح احدی از مذلولات متعدده هرگز جایز
نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان

کرد بلکه همین قدر باید گفت که هر دو اسباب درست و ممکن
است و الله اعلم بمراده و از این جا است که مفسرین محققین
در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده
می دارد احتمالات عقلیه منبیه و ذکر کرده اند اما تعیین یکی از آنها
را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا چه در مشکوٰه شریف در
کتاب العالم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال
فی القرآن براه فلیتموه من النار کبیکه به گوید در تفسیر قرآن
برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد
پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتش و زرخ
و فی روایة من قال فی القرآن بغیر علم فلیتموه من النار
و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن براه فاصاب فقد
اعطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در آن از پیش
خود پس صواب کند و در باید حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی
اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق
او خطا کرد حکم خطا دارد و شیخ عبدالحی و هانوی رحمته الله علیه در
شرح امن حدیث گفته که اگر تفسیر آیتیه کند و جزم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جزیه نقل از آنکه اهل تفسیر که بر سده
 سند آن بحضرت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق
 احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط
 موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهى
 اگر کسی گوید که در صوریکه احدی جانورسی را بنام غیر
 خدای تعالی نام زد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را با این لفظ که این
 چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای
 فلان پیر نذر کردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال اینها
 اما در دل خود مراد و مقصود ازین کلام آن دارد که نذر برای
 خدای تعالی و تقرب یحساب او است و ثوابیکه از خود ایندن
 آنها حاصل شود برای آن میت نام زده بر سده پس این نذر
 صحیح و خوردن آن جزو محاصل آن زمین جایز است یا نه
 اگر جایز است پس کییکه بنام اولیاء نذر و نیاز می کند همین
 مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی
 که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود و حال آنکه علماء
 متقدمین و فضلاء متأخرین قرنهای بعد قرن باستحلال آنها فتوی
 داده اند و خود از ان انشاع گرفته و بدیگران رسانیده اند

غلامی پیشینان و فقهای گذشتهگان بر این اعتراف نموده
 و احدی از این اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع عامی مسلمین
 بر جو انداختن آن معتقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 فرموده اند که *امروا آل الصالحین معنا فهو عند الله حسن* و نیز ارشاد
 نموده اند که *لا یصلح امتی علی غیلة* و امثال آنها پس از آنکه
 اجماع مرقوم بسوی آنها و این همه احادیث رجوع می کند
 و ایضا ذی الله منه * جو آبش موقوف بر تمهید مقدمه ایست و آن
 این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
 عوام نذر الخیر الله می کنند تاویل کرده تمیل بر صحت نماید و حرام
 را متبدل بحلال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
 شایع و ضایع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
 این قدر نمی فهمد که این تاویل یک وعده و لکنک هیچ وجه
 نافذ را و هم تاویل را فایده نمی بخشد زیرا چه بپکاره عوام گالانعام اند
 این چنین تقریرات و تدریجات و رد این صافی و طبع سلیم
 شان نمی کند هر چه در دل می دارند بر زبان نمی رانند * زیرا چه
 کسی که در دل خود نداند خدای تعالی منظور دارد و تفریب
 بجانب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و گفته ام

حاجت روداده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را
 در صورت حرام و کفر و شرک اندازد آیا آن کس قدرت
 نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیز آورد پس فی الواقع
 این همه تاویل اقوال جمال و تعجیب اعمال و اعمال ایشان
 موجب ضلالت نبود و اضلال ایشان است فعوذ بالله
 من شرور افعالهم ومن مبعثات اعمالهم فی القصور العمدیة فی
 فصل ما یوجب الکفر و مالا یوجبہ اعلم انه اذا کان فی
 المعضلة وجوب الکفر و وجه واحد یمنع التکفیر فعلی المفتی
 ان یمیل الی الوجه الذی یمنع الکفر تحقیقا للظن بالمسلم ثم
 اذ کان نية الغافل ذلک فهو مسلم و اذ کان نية نیکه هو الوجه الذی
 یوجب الکفر فلا یتفع به حمل المفتی کلامه علی الوجه الذی لا یوجب
 الکفر و یومر بالتوبة والرجوع من ذلک و بتجیل الی الشکاح بعد
 الاسلام ثم ان اتی بکلمة الشهادۃ علی وجه العادة لم یتفعه ما لم
 یرجع عما قال لانه بالاتیان بکلمة الشهادۃ علی وجه العادة لا یرتفع الکفر
 یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند و جو میافته شود که هر یکی
 از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
 تفهیم و احسب استیجاب بر منفی که بمرد مسلم گمان نیک بر دو

بر کفر از حکم نمیکنند بلکه بر حسب دلیلی که کفر را منع کند فتوی دهند
 بیشتر دانستنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان
 وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی
 مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان
 وجه کفر بود پس حتمی کلام او را بر وجه غیر کفر هیچ فایده
 نمی بخشد بلکه فتوی مفتی را بیگان است زیرا چه در نقیص
 الاثر آن کس کافر است و اگر کفر کرده خواهد شد بنوبه
 و استغفار و رجوع از آن قول و عمل و به توبه اسلام و
 به توبه ثانی باز و به توبه ستر یاد دانستنی است که اگر
 بشخص مرقوم کلمه تشنه اوست را بر سیل عادت سابقه
 خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بلکه ضرور است
 که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سر نو ایمان آورد
 و توبه اگرمه توبه و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه
 شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول
 و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرفوع نمی شود
 مادامی که قول کفر را ترک نکند و از آن رجوع ننماید و تا وقتی که کفر
 او مرفوع نشود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

باینکه بگوید خدا بد و ضد در یک جا جمع نمی شوند انشائی پس
 بعد تمهید مقدمه مذکور بد آنکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج
 است بر دو نوع است اول آنکه آن غیر را بصورت
 سادگی نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیر و سگینر
 این جانور را یا جانوری را نذر دنیا و شما کردم قبول فرمائید
 اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهیم کرد و دوم آنکه
 بدون نذر یا نبویه که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
 بزرگ را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهیم نمود و امثال
 آن هر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت را در معنی
 نذر لغیر الله محکم است اصلاً احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
 زیرا که حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیست
 خلاف ظاهر هرگز متبر و مقبول نخواهد شد و تاویل مرقوم در
 سوال اصلاً گنجایش ندارد زیرا که قاعده اصول است که در
 هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
 محمول خواهد شد تا و قیاسه قویه بر خلاف آن یافته نشود
 و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
 است و محتاج به نیست نیست پس نیست خلاف ظاهر

لازم است که هر کلامی که در مرادی صریح باشد حکم اولی
 خواهد شد و محتاج نسبی نیست و ازاده نه خواهد شد
 خصوصاً حکم لفظی که این است که کلامی که موضوع برای
 نذر باشد محتاج نسبی نیست نه خواهد شد لسانی الجلی
 حاشیه شرح الوتایة قوله ثم ان لم یغوشیا الخ اقول وجه گونه نذرا
 این اللفظ موضوع لغو دلالة اللفظ لا محتاج الی التیة لانه حقيقة کلامه
 و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هر چه
 در نظر دیده و در ظاهر شنبه شود بر حسب آن اجرای احکام
 دنیای نموده خواهد شد و نیز ملاحظه آنکه الفاظ ناذرین
 مبتنی بر عرف است یعنی عبارات ناذر بر مبنی عرفی محمول است
 و عبارات مرقومه در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در
 مبنی نذر انیر الله معروف و استعمال است چنانچه در اشباه در
 قاعده سادسه العاده "محکمه" مرقوم است و منها اللفاظ الواحیه
 تبیینی علی عرفهم و کذلک اللفاظ و الموصی و العالف و پس
 بر تقدیر بر یک عبارت مرقومه از کسی صادر گردد در بیه قویه بر خلاف
 کلامی که مراد او باشد نه شود و اما تامل بر ممت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح
 کند حکم بجل آن نموده خواهد شد مگر و قیسه تقریه تطبیقه بر خلاف آن
 یافته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی
 جانوری را پیش قبری یا بنی و امثال آن برده و تعظیم آنها
 کرده و ایتها را در حضور و محققا باین و قریب آنها نموده ذبح کند
 اگر چه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان نداند پس بی شک
 و بلا مانع بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این نامه
 افعال ظاهری قریبه یقینیه و دلالت قویه بر ذبح غیر الله دارد
 هیچ تاویل را در آن دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل
 آن از کتب متعدد و بفضاه تعالی مرقوم خواهد شد فیهل من
 منتظر فلینه منظر و بالافرض والتفدیر اگر فی الواقع ناظر مرقوم معنی حقیقی
 کلام خود را ادا نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد
 دارد یعنی الفاظ را لبراسه گوید و مقصود و ملحوظ از این
 تعظیم آن غیرندارد بلکه تدبیر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم
 و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر
 صرف ابرصال ثواب آن تدبیر روح او منظور باشد پس
 و یا به تفهیم و بهین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

و است باطن و نهان و ظاهر و لخبان است
 و در صحیح است و مذکور حلال اما قضاء یعنی در احکام
 دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بانکه بخرمت شئی مذکور
 مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقوم
 مطاع نخواهد شد در حق او حرام است لمانی الاشباه فی المبحث
 التاسع فی محل الفیة لو فصل بلغة غیر معناه الغریبی و اما فصل
 معنی آخر کلمة الطلاق و ارادة الطلاق من وثائق لم یقبل قضاء و یدلین
 یعنی اگر کسی کلامی بگوید و منی شدنی آن اراده نکند بانکه
 منی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجه خود را
 بگوید که تو طالق هستی و ظاهر کند که مراد من منی شدنی
 آن که رد کرده شده از نکاح است بنود بانکه رد کرده از قید و
 زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد
 کرد بانکه حکم بوقوع طلاق نخواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت
 خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و
 هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف
 اطاعت که نفی سویی ملائمت است عبارت های آنرا در اینجا
 نقل کرده شد اما دانستن است که بین نقد بر احکام

نذرانه جاری خواهد شد یعنی مصرف آن فقراء و مساكين
 و امثال آنها خواهد بود و ناذر را و اولاد و آباء او را و اغنيا را
 خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه معلوم و درین
 رساله نیز مذکور است و علامه تقریر این مقام و تحریر این
 مرام آن است که در صورتی که کسی از غذای خود نذر
 لیسانه کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمانان را
 واجب است که آن را بخرند و احرام دانند و هرگز او را نخورند
 مگر وقتی که نذر برای هدیه تنزیب او تعالی بالیقین ظاهر و آشکارا
 شود و هرگاه نذرانه متیقن گردد پس برای فقراء و مساكين تبادل
 آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
 اغنيا جایز نیست اگر کسی گوید که تسبیح کردم که آیت
 کوبیده ما اهل به لیسانه شایع است جانوری را که بنام غیر خدا
 نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه
 شریفه مقتضی حرمت صورت مرقوم است اما در جزو
 هشتم در رکوع اول در سوره انعام موجود است ما لکم ان لا تأکلوا
 مما ذکرا هم الله علیه و قد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررکم
 الیه یعنی نیست مرشمار آنکه نه خورید از آنچه یاد کرده شود

ما بر او بد رستیم که تفصیل کرده ای تعالی و بیان
 فرمود برای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما گاه و قریبکه
 مضطر شوید یعنی با چاره شوید به خوردن آن انتهی پس آیت مذکوره
 شامل است صورت مرقوم را و ستمی حل آن است پس
 این آیت که متأخر است چنانکه نسخ آن نباشد و اگر
 بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام از این
 دو آیت مقدم بر آنست پس در صورتی که مرقوم تعارض آیتین
 ثابت نخواشد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع
 باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذ ان تعارضاً قطعاً
 والاصل الاباحه یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند یکی را
 بر دیگری ترجیح نباشد پس مرد و اذ در به اعتبار و احتیاج
 مشاقط می شوند بعد از آن رجوع کرده می شود باصل هر شی که
 اباحت است و جوابش بر چند وجه است اول آنکه می پرسیم
 که آیت ثانیه عام است جمیع جانور را که بر او نام خدا ذکر کرده
 شود و هر نهجیکه باشد یا خاص است بصورتیکه در شرع معهود
 و بعین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید
 که جانوری که بر او نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عضا و یا از

نیک گشته سود یا برای بی و سنگی و نیری و اسباب آنها ذبح کرده
 نمود حلال باشد و حال آنکه حرمت این صور تنها مخصوص قرآنی است چنانچه
 در آیت مرقوم و الصنم و الموقود و النطیحة و المرددة و ما
 ذبح علی النصب الخ بالتفصیل مرقوم شد و پس معلوم شد
 که آیت مرقوم خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود
 و ذبح کرده شود بشرایطیکه در شرح شریف مقرر و معین است
 و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده
 شود و اگر برای تعظیم و تقرب خیر خدا ذبح کرده شود حرام
 است اگرچه ذایح عند الذبح از زبان بسم الله گفته
 باشد اما مرعایا و آنفا بما لا مزید علیه لیکن
 درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب تکراراً مرقوم
 می گردد فی جامع الرموز فی توضیح علی ذبیحة و ذبیح لغیره تعالی لم یحل
 و انما قلنا لله تعالی لانه لو سمی و ذبیح لغیره تعالی لایحل لانه ذبیح
 تعظیمه لاله لا لله تعالی و فی الدار المختار و لو سمی و لم تحضره الذیة
 صح یحل فاما لو فصل بها التبرک فی ایتل او الفعل او نوعی بها امر
 آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام
 در آیت اولی از امرگزناسخ نمی تواند شد که امر و الظاهر

به حسب دوئم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیہ آیت
 اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که در میان هر دو
 آیت تعارض واقع است پس دانستی است که قاعدہ کلیہ
 اصول فقہ است کہ ہر گاہ در یک صورت دلیل محرم و دلیل
 مبیح ہر دو جمع شوند و تارض آن با معادیم نباشد کہ کدام مقدم
 است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نہ و پس عمل
 بہ محرم کردہ نخواہد شد **مسئله** *الحرام بالاجماع والظاہر اذا اجتمع الحلال*
والحرام غلب الحرام حدیث آوردہ جماعة ما *اجتمع الحلال والحرام*
الاجلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دليلان احدهما
فيمنع التحريم والاخر الاباحة قدم التحريم وهكذا في كتب الاموال
قرينة مشافهة الاملال ومعرض كجهام اذا تعارضتا تعاقبا ولحكم
 بلاصل الذي هو الاباحة رافعة كليه نام نہادہ است منشا می
 آن سورہ فتنی ولا علمی او ایست ہا کہ قاعدہ کلیہ اذا تعارض المبیح
 والمحرم يعمل بالمحرم مخصص قاعدہ مذکورہ است بواب سیوم آنکہ
 در صورت تعارض دو آیت قاعدہ اصولیہ بر این نوع است کہ
 وقتی کہ در میان دو آیت تعارض ظاہر شود پس بدست
 رجوع کردہ می شود باین طور کہ ہر آیتی کہ اورا حدیث موافق

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رجبان احدی تأیید
 نه شود پس بقول صحابه رجحان نموده می شود و اگر از قول اصحاب
 نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده
 می شود و پس اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر نه شود
 پس آن وقت باصل آن عملی که در آن تعارض واقع شده است
 حکم کرده می شود برابر است که اصل آن عمل بود یا حرمت
 اما آنچه متعرض گفته که وقت تعارض آئین مطابقا با حکم
 کرده می شود پس این غلط محض و افترای بحث است
 ادانی کتب الاصول حکم التعارض بین الايتين المصير الي الصفة
 وبين المحتين المصير الي قول الصحابة وبين قولي الصحابة الي
 القياس وبين القياسين الي تقرير الاصول و در صورت مرقوم
 اگر تعارض آئین مرقومین فرض کرده شود پس بر حسب
 قاعده مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود
 چنانچه حدیثی در ابراهیم شاه از سن ابی داود منقول است
 قوله عليه السلام لا حق في الاعلام اي عند القبر و ايضا فيه ان النبي
 عليه السلام نهى عن ذبائح الجن و چنانچه آئیده بفضله تعالی مذکور
 خواهد شد و در دستور الفقه از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبی صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی
 ما ذبح امتی علی الاصنام والاوثان والاوزار والآبار والبحار
 والالهة والآبار والبیوت والعیون والارویة فالذل ابغ معرک والمذ ذبیحة مبینة
 پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است
 و اگر فرض کرده شود که تعارض آئینین مرقومین از حدیث
 مرتفع نه شود پس بر طبق قاعده مذکوره ضرور است که بسوی
 قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع
 صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
 سابقا از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء و لو ان
 مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مقتلا
 و ذبیحة ذبیحة من قبل و اگر فرض کرده شود که تعارض آئینین
 مزبورین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعده
 مرقومه لابدی است که بسوی قیاس مشرعی رجوع کرده
 شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام
 غیر خدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگر چه در دل
 تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس
 جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگر چه از زبان نام خدا می بخواند
 به جهت شرکت در علت حرمت که تعظیم غیر خداست در وقت
 ذبح جانور کما عرف و معتوف پس این قیاس نیز مرجح آیت
 اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگر چه
 در آیت ثانی بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
 آیت مرقومه مخصوص آن است یعنی جمله و قل فصل لكم ما حرم
 علیکم الحج صورت متنازع فیها را از آیت ثانی مذکوره خارج
 می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جمله فصل لكم ما حرم علیکم
 هست چرا که قد فعلی اشاره است به موسی ما تقدم یعنی
 انما حرم علیکم الميتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله
 الى آخر الآية و هرگاه آیت کریمه اعني ما لحکم ان لا تأکلوا
 صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الایتین نیز
 ثابت نشده پس بوجه من الوجوه اصل جانور منذور مذکور ثابت
 نگردد و اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سوره
 انعام موجود است کلمه ما ذکرا هم الله علیه ان کنتم با یانه مومنین
 شامل است صورت مرقومه را پس طراحه حکم به خوردن
 جانوریکه نام خدا می بخواند وقت ذبح او گفته شود و دارد است بلکه

و در هجرت باز ماندن از خوردن آن نهید می استست مستحبت
چنانچه گفته آن کنیم بآیا که مؤمنین ناطق بآن است جوابش
آن است که صورت مرقومه از آیت مزبور مخصوص و منسوخ
است از آیه های دیگر یعنی آیه های سوره بقره اذما حرم علیکم
المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله الا میته و آیه های سوره ناید
ا منی حرمت علیکم المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به الی
قوله وما ذابح علی النصب الخ زیرا که آیت مرقومه سند بره سوال
یعنی کلا ما ذکر اسم الله علیه در سوره انعام است و این سوره در
کتاب تنظیم قبل از هجرت نازل شده است و سوره بقره در اول
قدوم مدینه مشرفه بعد از هجرت نازل یافته است و هم چنین
سوره ناید آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات
سوره انعام یعنی قل لا اهل فیما ارحی الی محرم الی قوله الان یکون میرته
اود ما مرفوحا و لحم خنزیرا و فسقا اهل لغير الله به بعد چند رکوع
است از آیت مذکوره یعنی کلا ما ذکر اسم الله علیه الخ پس
این همه سه آیات مرقومه ناسخ است مرآت مرقومه
سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است
من شاء فلیطالع ثمه و جواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملا خفیه آیت شده بقیه ما لکم ان لا مالکوا
 الخ است مرقوم گردیده و در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ
 آیت کریمه کلا و اما ذکر اعم الله علیه است جاری می تواند شد
 باین تغییر اما بحدوث تطویل و املال فرد گذاشته بر ذهن سلیم
 و طبع مستقیم حواله نموده شد و بستر به اینک اگر این همه
 تقریرات مذکوره و جوابات مزبوره در خاطر کسی چانه کند و
 به جبل مرکب خود و اماند و بزرگوار است و نخواست و شرارت و
 عبادت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
 می آرم که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تفسیر
 در آن کنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسر حد الحاد و کفر شناساند
 نعوذ بالله من ذلك و آن این است که صورت مرقوم مذکور
 برای میت است و جمیع نذر برای غیر خدا باطلا و باطل و حرام
 است پس بلا شبهه نذر مرقوم باطل و حرام است
 لمافی البحر الراقی فی فصل الفل من کتاب الصوم و اما الفل الذي
 يندره اكثر العوام كان يكون لا لعمان غاييب او مريض او له حاجة
 ضرورية فيأتي بعض قهر الصلحاء ليجعل منة ملك را مه و يقبول
 يا هيك في فلان ان رد غائب او عوفي مريض او قضيت حاجتي

فلک من الذی قلب کذا او من الغضه کذا او من الطعام کذا او من الماء
کذا او من الشمع کذا او من الزيت کذا فهذا الذی باطل بالاجماع
لوجه * منها انه فی المخلوق والذی للمخلوق لا يجوز لاله عباده
والعباده لا تكون للمخلوق ومنها ان المنقوله له میت و المیت
لا یملک ومنها ان ظن ان المیت یتصرف فی الامر دون الله و اعتقد
ذلك کفر الی قوله للاجماع ملک خرمه الذی للمخلوق ولا یعتقد ولا
تشتغل الذمه به و انه حرام بل صحیح ولا يجوز لاجاد م الشیخ اخذ
ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان یکون فقیرا وله
میاں نقرأ عما جزون عن الکعب و هم مضطرون فاذا هلمت هذا فما
یؤخذ من الدرهم والشمع والزیت و غیرها وینقل الی صرایح
الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المعلمین ما لم یقصد و ابصرها
الفقراء الاحیاء قولنا و احل الله * خلاصه ترجمه آن که ندزی
که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار
شود و یا حاجتی پیش آید پس نزد قبر بعضی از بزرگان می آید و پرده
قبر را برسد خود نهاده و بادب ایستاده می گوید که یا حضرت
اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان
حاجت من ، آید پس برای شما این قدر زریا نذر یا

مشیر نمی و غیره ادا کنم پس این چنین نذر باطل است
 بالا جماع یعنی بدون خلافت احدی از علماء بخند و جو و اول آنکه نذر
 برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت
 خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر و دوم
 آنکه آن شئی منذور را برای مردودی دهند و مردمانک
 بجزئی نمی شود و سیوم آنکه نذر اعتقاد می کند که آن بزرگ
 در دست حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است و
 اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
 راجع است و ادای آن واجب نمی شود و شئی منذور
 راجع است و خادمان بجز آن بزرگ را گرفتن آن
 بجز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوییدن آن و تصرف
 در آن شئی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر مگر در صورتیکه
 کسی محتاج و عاجز بود و اگر سنگی خوف هلاکت دارد و
 پس در تن او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
 بهیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لغیر الله
 معاوم شد پس بجز نایبگی پیش قرار او لیا می برند و
 از آن بجز نایب بدو گاه ایشان می خوانند حرام است

بالجماع مسلمين مكرور صومتيك محتاجان را دادن مقصود
 باشد و ايصال ثواب آنها بر روح آن اولياء منظور بود
 نه تقرب و خوشامدني، مختصرات ايشان پس البته درست است
 و ايضا الغناوى العالمكيرية في آخر باب الاعتكاف والنذر
 الذي يقع من اكثر العوام بان ياتي الي قبر بعض الصالحين ويرفع
 هترة قائلا يا سيدي اذا قضيت حاجتي فلك مني من الذهب كذا
 مثلا باطل اجماعا الي قوله واذا عرفت هذا فما يؤخذ من الذي راهم و
 نكروها وينقل الخ صرايح الاولياء تقربا اليهم فحرام بالاجماع ما لم
 يقصدوا بصرفها للفقراء الاحياء قول واحد او قل ابتلى الناس بذلك انتهى
 وايضا في الدر المنثور في آخر كتاب الصوم اعلم ان النذر
 الذي يقع للاموال من اكثر العوام وما يؤخذ من الذي راهم و
 النكروها وينقل الخ صرايح الاولياء تقربا اليهم فهو بالاجماع باطل
 وحرام ما لم يقصدوا بصرفها للفقراء الاحياء وقل ابتلى الناس بذلك
 ولا سيما في هذه الاعصار وفي شرح المنفق الجوزي ينفرد
 الكافرون باهم الآباء والاجداد حرام لان فيه حرمتين احدهما
 انه ملك الناذر ولا يجوز للمؤمن ان يتصرف في ملك الغير و
 يا كهل لان حق الغير حرام والثاني ان ما يطعم الكافرون باسم

الا باء فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان يأكل منه وكذا البقر لانه
 من ذور باهم الميت وكذا البقر الذي يذبحه الناس بارواح المصابيح
 لانه من ذور باهم الميت انتهى * خاصة عبارت مشروح متفق
 آنكه گاوی که کافران بنام پدر آن خود یا نذر می کنند حرام است
 زیرا چه در آن گاوی از دو وجه حرمت است * اول آنكه گاوی
 مذکور ملک نادر است و تصرف در ملک غیر حرام است *
 دوم آنكه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا
 حرام است و هم چنین گاوی که بارواح اولیاء نذر می کنند
 حرام است زیرا چه منذور بنام مردده است انتهى * اگر کسی
 گوید که عقیقه در شرع ثابت است و جزا ذبح نیست که بنظر
 استبشاری ولادت مولودی گو سپیدی را ذبح می کنند پس
 هم چنین وقت قدوم امیری و مانند او جانوری را ذبح کردند
 چرا جایز نباشد چنانچه در شهاب الترمذی مرقوم است که
 ابوالبیثم انصاری وقت قدوم آن حضرت علیه السلام بزی را ذبح
 کرده بود و جوابش آن است که فرق است در میان استبشار
 و تعظیم پس اگر ضیافت خادم و اظهار بشارت قدوم او
 بخدمت باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از راه یا از کوه

به کفر او قائل اند و اگر از ذبح جانوری برای شخص عیسی
 مگر ذبح گوشت آن مقصود باشد و ذبح و سبأ او بود و
 بهم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و بلا ذبح آن شخص
 صرف اطمینان آن کس و یا اطمینان فقر بقصد ایصال ثواب
 آن برای آن شخص نه بوجبه مطاوع بود پس بی شک
 حلال است و پیوسته دانستنی است که اگر کسی به مضمون
 قبض مشحون نماید حل الا یمان فی قلوبهم و به نحو ای به ایت
 انتهای ختم الله علی قلوبهم و رضالت و غباوت و جمالت
 و خوابت خود و مانند این همه تقریر است که در تفسیر قوله تعالی
 اهل به لغیر الله و توجیهات که در ماده کثره لیسر آمده مبین و بمرهین
 شد در دل خوابت منزل و در میرشت غباوت سرشت
 اوج بگیرد پس دلائل شد عیه دیگر بر دعوی مرقوم که دال
 صریح و ناطق صحیح است می آورم و اما از قرآن پس قوله تعالی
 وما ذبح علی النصب الخ فی انقام و من نصب بضمتین کحل ما یعد
 من دون الله کالنصب بانضم والا نصاب بهجاء کانت حول
 الکعبه و فی التفسیر الراعی و ما ذبح علی النصب ای للنصب
 ای آنچه می کنند بر ای بتان و فی التفسیر الکعبه و ما ذبح علی

الأول نصب فيه وجهان أحدهما ما ذبح على الله تعالى تعظيم النصب
 والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان وهكذا في معالم العقول
 پس آنچه ذبح کرده شود نزد بست با سنگ و امثال آنها
 به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود
 به قصد تعظیم احدی سواى بست و سنگ چون قبر خواهر قبر
 اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهند او استباه آنها و
 یا به تعظیم بستى که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم
 کسى زنده خواهد نزد ذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها
 پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا که علت
 حرمت در جانوری که نزد بست ذبح کرده شود بجز از این
 نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا یا راقی خون حیوانی
 و از اینجا که در صورتهای مرقومه عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان
 جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه
 سابق ازین در تفسیر همین آیه مرفوعه مرقوم شد *
 اما بتحریر حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت
 که در ابراهیم شاهی و کنز العباد از سنن ابی داود و نقل کرده است
 لا یجوز ذبح الغنم والسمک عند القبور والقرى لعله السلام لا یجوز

الاعلام اي عند القبور مثل اني من ابي داود وكنز الايجوزا للبيع
 على الذبايح الجليل لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم
 يكرمون محاسنهم لو لم يذبحوا يذبحهم الجن فابطل صلى الله عليه
 وسلم وفيه عنه وفي دستور القضاء في الباب السادس عشر من المحققين
 قال النبي صلى الله عليه وسلم حرم الله تعالى ما ذبح امتي على
 الاصنام والاثاث والاوزار والآبار والسيارات والاهوار والبيوت
 والعيون والارديقة فائذ ابيهم مشرك والمذبح ميثقة والمرءة باينة
 ودرشكوه در بامد ثالث در كتاب الذبايح است و هم در جامع ضمير سيوطي
 نعم الله من ذبح لغير الله ونيز در سنن ابي داود است نهى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم من معان العرب قال داود يعني نبي القبور ترجمه منع
 كمر در سول خدا از نبي كردن اعراب ابو داود گويد كه نزد قبور و شراح
 اين حديث نوشته اند كه در جاهليت رسم عرب بود كه جانوران
 را نزد قبور به نيت مقبور ذبح مي كردند لهذا ذبح مذكور ممنوع شده
 و در مشكوه در جلد ثالث در باب الذور مرقوم است
 نقل در جلد علمي عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يذبحوا ولا
 يسروا فاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلم فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيها وثن من اوثان الجاهلية

يَعْبُدُ فَقَالُوا لَا قَوْلَ فِئْهِلْ كَانَ فِيهَا هَدِيلٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ قَالُوا لَا مَعَالَ
أَوْ فَبَنَدُ رَكَ فَا نَعْدَ لَا وَفَاءَ لَنَدُ رَفِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ.

یعنی نذر کرد مردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
که ذبح کند ششتری را در موضع که نام او یوانه بود * پس
آن مرد نزد پسر شمر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه
س گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع تنی از بنان
زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت
آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عید های اهل
جاهلیت گفته نبود پس گفت آن حضرت و فاکن بنذر خود
در ترجمه شش پنج عبد الحی و هابوی مرقوم است که از بنما معلوم
شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است و فاکن
اگر آن موضع معبد او نباشد و یا بمجمع کفار نباشد و اگر این چنین بود
صحیح نباشد زیرا که نیست و فاکن بنذر را در متعصیت خدا انتهی *
پس از این حدیث صحت ظاهر شد که در جاییکه بهشت
باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران
بود یا جاییکه در آن مذهب پرستش کفار باشد مانند قمر و غیره
در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعانت قصد تعظیم

و تقریب بسوی غیر خدا باینکه در موضعی که مثلاً قصد تعظیم و
تقریب بسوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگر چه در
حقیقت از ذابح تعظیم و تقریب غیر خدا صادر نشده باشد
اما ثبوت حرمت چنانچه مرقوم از اجماع پس در تفسیر کبیر
مرقوم است که اجمع العلماء ان مما ذبح ذبیحة و قصد
بذل بها التقریب الى غیر الله صار مرقدا و ذبیحة ذبیحة مرقدا
یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمی جانوری را
ذبح کند و بذبح آن تقریب به غیر خدا جوید پس آن
کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذبوح مرتد یعنی در حکم مردار
و امماین عبارتست در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است
و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقا مذکور شد که والاجماع علی
حرمة الذبح للمخلوق والله حرام بل صححت الی قوله فصایر غل
من الدواب والشمع والزیت وتحورها وینقل الی خرائج الاولیاء
تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع
کرده اند بر حرمت ذبح برای مخلوقی باشد و ششی
مذکور حرام است پس چیزی که از قسم درهم و ششی
در روغن و اسفال آنها سوی مقابر اولیا برده می شود و تقریب

ذیسمیحه حرام نیست زیرا چه شرکست نام غیر با نام خدا در تعظیم
 مذبح یافته شد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل
 بر قصد شرکست مرقومه است و آن درین جا مفقود است
 اما نگارنده است به جهت آنکه شرکست در تلفظ موجود است پس
 صورته موصول است اگرچه معنی و قصد موصول نیست پس مشابه به
 حرام گردید و مشابهت حرام مکرره است و سیوم موصول
 معنی لا صورته یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح در ظاهر
 عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه
 قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود و یا برای
 زید نذر کردم و بعد از هبهر بن قصد قایم باشد حتی که به نیت مشابه ذبح کند
 اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید
 اصلا بر زبان نآورد و این حرام است زیرا چه نام غیر با نام
 خدا موصول است معنی و قصد اگرچه در تلفظ مذکور نیست و
 این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت
 شرکست غیر با نام خدا مقصود است اگرچه تلفظ نیست و معنی
 و قصد بر صورت و تلفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شده
 است که اذا اختلف القلب واللسان فالمتبرمانی القاب و فی

الحمد لله المشهور انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرء ما نوى الخ
 پس خانو من از نام غیر که مشرط حل ذبیحه است درین
 صورت منقول است و تفصیل این عبارات و کرات
 به وجه مختلفه و مدلول متعده و بفضله تعالی مرقوم شد و اما در اینجا
 برای تمیز مخالفان و اعلام مخالفان عبارت به این که دستاویز
 ایشان است و بر حسب فهم و زعم خود تا بر حل ذبیحه مرقوم
 دلیل می آرند نقل کرده بفضل او تعالی خود از فهم اسی عبارت منقول
 حرمت آن ثابت و واضح و مستحق و لایح می شود و چهارم
 مفصول صورت و معنی یعنی شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بدیع
 جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض نیافته شود و چنانچه
 قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال ثواب تصدق
 آن بنام زید ستر کرده ام و یا بگوید که این جانور را برای خدا اف
 جانب زید ذبح خواهم کرد و یا بگوید که این جانور را برای خوراندن
 و ضیافت زید داشتم و اسالی آن بعد از آن در وقت ذبح
 حرف نام خدا بگوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نراند و این
 صورت مایل است بالا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر با نام
 خدا در وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صورتی ثابت

شد و موصول صوری که باعث کراهت است بافته نشود و
 چون که شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بدیع مقصود نیست بلکه
 صرف ابرمال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب
 احدی در ذبح برای خدا یا خدایافت کسی مقصود است پس
 مقصود مغوی نیز مستحق گشت و موصول مغوی که موجب حرمت
 است ثابت نگردد و هرگاه این چهار صورت معلوم شد
 پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در آنها
 صرف ذکر نام غیر و نام خدایافته شده است و عبارات آن این است
 و یکره ان یذکر مع اسم الله تعالی شیاً غیره بان یقول عند الذبح اللهم
 تقبل من فلان و هذه ثلث معاتل : احدهما ان یذکر موصلاً لا معطوفاً
 فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال و نظیره ان یقول
 بسم الله محمد رسول الله لان الشریکة لم توجد فلم یکن الذبح
 و اعماله الا انه یکره لوجود القرآن صورة نیت صور بصورة المحرم
 و الثانية ان یذکر موصلاً علی وجه العطف و العریضة بان یقول
 بسم الله و اسم فلان او یقول بسم الله و فلان او بسم الله و محمد رسول
 الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله و الثالثة ان
 یقول ما موصلاً عنه صورة و معنی بان یقول قبل التعمیه و قبل ان

يخرج الى بيته او يعلو هذا الايام به لما روي عن النبي صلى الله
 عليه وسلم انه قال بعل الذبيح اللهم تقبل هذا من امة محمد من
 ههنا لك بالوحدانية ولي بالابلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرى
 على ما قال ابن محمود رضى الله عنه جرد والتسمية حتى لو قال عند
 الذبيح اللهم اغفر لي لا يصل لانه دعاء وهو الـ پس صورت
 اوليه ايه آنچه درين جا صورت دوم است و صورت
 دوم اين آنچه درين جا صورت اول است و صورت سوم
 آن آنچه درين جا صورت چهارم است اما صورت ثالثة كوره
 اين مقام پس در به ايه اصلا مرقوم نيست و در جهش
 آن است كه مدار قول به ايه صرف بر ذكر نام غير با نام خدا
 است بدون اعتبار ترتيب بسوى غير و بناي حكم صورت
 ثالثة اين جابر ترتيب بسوى غير است لهذا صاحب به ايه آنرا
 ذكر كرده اما از قبيل عبارت به ايه و از وضع صورت اول حكم
 صورت ثالثة كوره اين مقام مستنبط مى شود زيرا كه در
 صورت ثالثة به ايه مرقوم است و اثباته ان يقول مفصولا عنه صورة
 ومعنى بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذا من امة محمد الخ
 پس از قيد معنى صاف و واضح مى شود كه موصول بر دو قسم

بایشان مقصودی باشد باتفاق جمیع مسلمانان حرام است
 و نیز از عالم گیری منقول شد * اعمی ما یوحد من
 الدرام ونحوها الی صرائح الاولیاء تقریبا الیهم محرام بالاجماع
 اما کفر ذابج مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن
 اکثر عامای محققین و فضلا ی مدققین قائل به کفر او هستند
 چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر شهابوری
 و قاضیان منقول شد * ملین کرفیل من مذکر و لیعتدو فیل
 من معتبر * اما دلائل حرست جانور مرقوم از کتب فقه و
 فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند
 کتب که سداول بین الناس و مشهور بین العوام و
 النواص است آورده شد * فی الاشباه والنظائر فی
 المبحث الثانی من قاعلة الامور بمقاصد ما والدیج هل یكون
 للاکل میكون مباحا ومنه و با اولی شخصیه فیكون عبادة اولیوم
 امیر ونحوه فیكون حراما و کفر علی قول * وایضا فی الاشباه فی
 المبحث الخامس من قاعلة الامور بمقاصد ما وصرح فی المزارعة
 من العاظ الکفر ان الذبیح للتقادم من حی او غنوا میرا و غیره
 یجعل الذبیح میتة و اجتمعوا فی کفر الذبیح وایضا فی الاشباه

في كتاب الله بالبيع قدوم امير اولواحد من العظاماء يحرم
 ولو ذكر الله تعالى وللضيف لا وفي الدار المختار في كتاب الله بالبيع
 ولو معنى ولم تحضره الضيفة مع بخلاف ما لو فصل بها التبرك في
 وبتداع الفعل او امر آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبيع
 لقدوم الامير وفجوة كواحد من العظاماء يحرم ولا نه اهل به لغير
 الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبيع للضيف لا يحرم والفارق انه ان
 قد مهاليا كل منها كان الذبيع لله والمنفعة للضيف او الوليمة او للربيع
 وان لم يقد مهاليا كل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غير الله فيحرم
 وهل يكفر فغيره قولان في شرح الوهبانية في شعرة وفاعله جمهورهم
 قال كافر وفصل واصما عينا ليس يكفر وفي قررة الانظار شرح الدر
 المختار حاصلا الكلام في هذه المسئلة ان الذبيع المقترون بل كرامهم
 الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم للتهييج لضيفته او بعد قدومه
 ببرهة لذلك فلا شبهة في جوارها بل من ربه ويجوز اكل ذلك
 المذبح واما اذا كان عند قدوم فان كان القصد ذلك فالحكم ما
 ذكره وان كان مجرد التعظيم فحرام والمذبح بوج مية وضابطه انه
 ان طبع وقد م للضيف فهو للضيف وان امر الذبيع ان يترازمه
 الناس كما هو المأهود في بلد تناهوا لغيره لتعظيم وحكمه ما علمت و

في الجوهرة الذبيح عند مري الضيف تعظيما له لا يحل اكلها وكذا عند
 قلوم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبيح
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس وفي الفصول العبادية
 في باب ما يكون كفرا من ذبيح في وجه انسان شيئا وقت قدومه
 كفرا الذبيح والمذبح ممتدة وفي تناوي قاضيتان وفتاوي عالم
 كيري في باب ما يكون كفرا رجل ذبيح لوجه انسان في وقت
 الخلة وما اشبه ذلك كفرا والمذبح ممتدة لا توكل وفي خرافة المفتين
 ومن ذبيح لوجه انسان وقت قدومه كفرا الذبيح والمذبح ممتدة
 وفي القنيسة في كتاب الذبيح ذبيح لضيف شاة ومضى الله تعالى
 يحل ولو ذبحه قلوم الامير او واحد من العظماء وذكر اسم الله
 لا يحل لان في الاول الذبيح لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه
 ههنا ويأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا الله تعالى ولهذا
 لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره فعلى هذا ما يفعله القضاة في
 بلدنا من اصعاد البعير بالذبيح جارتاك وقت المنشأ فينزلونه
 فيه فهو ممتدة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا
 قول هذه الناس غافلون خواسمهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى
 العامة كيرية في كتاب الذبيح ذبيح عند مري الضيف تعظيما له

لَا يَحِلُّ أَكْلُهَا وَكُلُّ أَغْنَى قَدْ وَجَّهَ الْأَمِيرَ أَوْ لَحْوَةً تُعْظِمَانَا مَا إِذَا ذَبَحَ

غَنَى هَيْبَةُ الضَّيْفِ لَا حِلَّ الضَّيْفَانِ فَإِنَّهُ لَا يَأْسُ بِهِ وَابْتِغَاءُ

الْفَتَاوَى الْعَالَمِيَّةِ فِي فِصْلِ مَا يَتَعَلَّقُ بِالتَّعْظِيمِ بِالْكَفَّارِ مِنْ بَابِ

أَحْكَامِ الْمُتَدِينِ أَكْرِيكِي بوقت خلعت یعنی بوقت پوشیدن شد

و بوقت تنبیت از برای تشریف پوشیدن و رضای او

قربانی کند کافر شود و این قربانی مردار باشد خوردن آن روا نبود و

و دیگران درین جنس آنست که بر سر آب میروند و آن آب را

می پرستند و به نیکی که دارند گو سپند بر سر آب ذبح

می کنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان گو سپند کافر می شوند

و گو سپند مردار و خوردن آن روا نبود و فی جامع الرموز

فلو سمي على ذبيحة وذبح لغيره لم يحل وانه ما قلنا لله لانه لو سمي

و ذبح لقل و م الامير او نحوه من العظماء لا يحل لانه ذبح تعظيما

له لا لله تعالى ولهذا لا يضعه بمن يد يد ليا كل منه بل يد فعنه الى

غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى ولهذا لا يضعه ليا كل

وفي مطالب المؤمنين ذبح للضيف شاة وسمي الله تعالى يحل ولو

ذبحه لقل و م الامير او لواحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى

عليه لا يحل لان في الاول الى ذبح لله تعالى والمنفعة للضيف ولهذا

يضعه منده لياكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
لا يضعه عند بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الذبايح
وانچه ذبح كند برای قوم بزرگي ياد رہنمای جدید و گورستان
حرام است و في ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز
ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله عليه السلام لا تقربوا الاضلاع
اي عند العقور هكذا في منن ابي داؤد وكل الايجوز الذبح عند
البناء الجليل ومنه شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح
الجن بناء على انهم يكرمون مخالفة لهم لو اقيم الذبايح فيهم الجن
فابطل النبي صلى الله عليه وسلم نهى عنه هكذا في بستان القتيبة
وفي عيون البصائر حاشية الاشباه والنظائر في كتاب الذبايح
قوله ذبح لقلوم امير الخ حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح
المقترين بل كرام الله تعالى اذا كان قبل قلوم قادم ليهدى
لضيافته او بعد قلوم بهر هذه لك فلا شبهة في جواز بل
منه ربة وفي جوارا كل ذلك الذي روح واما اذا كان عند المقدم
فان كان الفصل ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم
فيحرام والصلح روح ميتة وصا بطه انه ان طبع وقلوم
للضيف فهو للضيفا فانه ان امير الذبايح ان يتسوا زعمه

في حكمها هو معهود ببلد تينا فهو لمجرد التعظيم و حكمه
 ما علمت و عليه يحمل كلام المص و اما الذي بع عند وضع
 الجدار و هو روض المرض و الشفاء من مرض فلا شك في ان
 القصد هو الاتصال في رضى كتاب هل اية المقتدي ذبح شاة
 للضيف و ذكر اسم الله تعالى عليه يحمل اكله و لو ذبحه لاجل
 قدوم امير او واحد من العظماء و ذكر اسم الله تعالى عليه
 يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذي يحل لاجل الله
 تعالى و ذكر اسم الله ايضا و لهذا يضعه بين يد يده لئلا ياكله
 بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى
 و لهذا لا يضع بين يد يده لئلا ياكل منها بل يدفعه لغيره و في
 الجوهرة الذي بع عند مريض الضيف تعظيما له لا يحل اكله و كان
 عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا بع
 هذا غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به و في دستور القضاة
 في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي
 و جيل ذبح للضيف شاة و ذكر اسم الله عليه يحل اكله
 و لو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء و
 ذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذي يحل

تعظیماً له لا تعظیماً لله تعالی و لهذا الا یضع بین یدیه لیا حل منه
 ید یدفعه لغيره * و فی نصاب الاحتماب ما یفعله الجهلة من الذبح
 عند قیور و المعایخ و الشهداء و غیرهم و عند شراء الدار و طی الہناء
 الجبل ید و باب البیوت و عند دخول الاعیر و فی وجه الانسان و ما
 اشبه ذلك فہذا یوجب الحرمة اذا کان لغير الله تعالی و ان ذکر
 اسم الله تعالی علیہ و یحکمون بل لک و هذا امر غفیل السامع
 خواصہم فکیف یعوامہم * پسندانستنی است کہ بعضی از
 عوامی این دیار حل صورت متنازع فیہا را از عبارت ہایہ
 کہ در مادہ ذکر نام غیر خدا با نام خدا بر ذبیحہ مرقوم است استنباط
 می کنند باین طور کہ صورت مرقوم را در صورت ثانی ہایہ
 داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر حل جانور مذکور مرقوم
 استلال می نمایند * و حال آنکہ اگر در تحلیل عبارت ہایہ
 و در فیو د آن و در وضع صورت آن داخل کردہ شود پس
 بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید *
 و اینصاح مدار منہا میں ہایہ و توضیح منشا خطای ایشان موقوف
 است بر تفصیل صورت ہای کہ در ان ذکر نام غیر و نام خدای
 تعالی یافتہ شود لہذا اولاً تحریر آن می کنم و من الله تعالی العالی ایتہ

رَأَى الْغَنَاءَ فِي الْبَدَايَةِ وَالنِّهَايَةِ وَبِفَضْلِهِ الْكَفَايَةِ وَمِنْهُ الْعَصَا
 مِنَ الْغَنَاءِ وَالْغَوَايَةِ * باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در
 وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است
 بآنکه از شکرکت نام غیر خالص نباشد * و ذکر نام غیر و
 نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول
 صوره و منی یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح جانوری
 موصول و مضموم باشد از روی لفظ و هم از روی منی چنانچه
 در وقت ذبح گوید بسم الله و یا اسم زید یا بگوید بسم الله
 و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام
 است زیراچه نام غیر با نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر
 و هم در قصد و غرض پس شکرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح
 جانور موجود شد و خلوص که شرط حل است مفقود * دوم
 موصول صوره لا منی یعنی اتصال نام غیر با نام خدا در تلفظ و عبارت
 موجود باشد اما در منی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت
 ذبح نام غیر با نام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و غیر کسر
 حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بضم دال یا بگوید
 بسم الله عن زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن * درین تقدیر

است ظهوره و معنی و در صورت اولی به این موصول صوره است و معنی
 نیست و در صورت ثانی هر دو مجتمع است و در صورت ثالث هر دو منفرد
 است باقی ماند آنکه موصول معنی بود و صوره گفته بود و از تعلیل صورت
 اولی صحت ظاهر می شود که حرف موصول صوره در باب حرمت
 معتبر نیست زیرا چه شریعت با قیاس نیست بلکه سیرت صورت حرام
 است و در حقیقت و معنی حرام نیست پس غایب الامر اینکه موجب
 کراهت باشد پس ازین تعلیل به ضوح پیوست که موصول معنی الهیه
 و با قاعده حرمت معتبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالث به این
 برای اخراج این صورت یعنی صورت ثانی هر دو معنی جایز
 و موصول معنی نوشته است علاوه بر این آن که اگر موصول معنوی معتبر
 نمی بود پس اصلا حاجت قید موصول معنی برای اخراج موصول
 معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که موصول صوره و نه
 صاحب به این گفته است بان يقول قبل التسمیة ان قولہ اللہم تعالی
 هذه من امة محمد الخ و نگفت بان يقول قبل التسمیة یا هم فلان
 چنانچه در صورت ثانی ذکر کرده است و در جنس همین است
 که این صورت موصول صوری و معنوی نیست بلکه موصول
 صوری است و موصول معنوی و سابق معلوم شد که صورت

و موصول معنوی حرام است پس از تعالی صاحب به این
نویسد که در صورت موصول صریحاً لا معنی حرام نیست زیرا که
عقربت یافته نمی شود و نیز از تقید او بقیه موصول معنی باین وضع که
اگر موصول صورتاً و معنی به و حلال است و هم از وضع او
صورتاً تا آنکه را باین طور که بگوید بیل ذبح اللهم تعالی عن فلان
و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت تأیید تعالی
که وصاف متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا
موصول معنی یافته شود حرام نخواهد شد پس می گویم که
تعالی مرقوم صاحب به این و تقید مذکور او و نویسنده بر مراد او ناظر
صادق است باین که جانوری که اولاً نیامد و لیاض غیره نذر کرده شود
بعد از آن باقی نیست سابقه ذبح کرده شود حرام است اگر به
از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسیکه صورت
نذر مرقوم را در صورت تأیید به این داخل می شمارد و عمل آنرا
از عبارت به این استنباط می کند و از وضع صورت تأیید بر
و عوای خود اسسته لال می کند خطای محض کرده و در غلط قاضی
افساده زیرا که در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد
نذر برای او در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

برای آن غیر فرق نموده و حال آنکه در صورت ثانیه به نام
غیر که قبل از ذبح مرفوض است به قصد ایصالی بواسطه آن
برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه من امة معمل الخ
ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بذبح
جانور مذکور و آری ~~در صورت ثانیه~~ البته ذکر غیر برای تقرب
بسوی او مرفوض است زیراچه درین صورت ذبح برای
غیر است و در صورت ثانیه آن ذبح از جانب غیر است
و فرق در میان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهار من الشمس
و این من الشمس است ثانیه آنکه در صورت ثانیه به
اتصال صوری و معنوی بر دو منتهی است بلکه اتصال صوری و
معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعیهها که نام غیر که قبل
از ذبح مذکور است به قصد تذکره نام او و تقرب بسوی او
بذبح جانور مذکور است پس اتصال افطی اگرچه در صورت
تذکره مذکور موجود است اما اتصال معنوی هرگز در آن متصور
نیست زیراچه تقرب بسوی غیر در آن واقع است و نسبت
آن تا وقت ذبح موجود و باقی است پس اتصال معنوی در آن
مرفوض و ثابت است و همین مدارحمت در صورت مرفوض

است آری اوصاف صوری و در آن معدوم است اما این را از
 اخباری نیست چنانچه مفصلاً گذشت بفضلہ تعالی *

شکر و سپاس خالق بنی قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان
 و رباب نذر انحراف شکوک و اوایل داس شده و بیشتر اینای این
 دوران فسادات و شرور گماشته به فضلہ تعالی دفع هر یک از آنها
 مرتفع شد و گمان غالب باینکه اعتقاد بجا زمر است که مبدء عالم
 و مبدء جهان عموماً و مدعیان و حامدان خصوصاً این رساله را
 دیده بخوش و خروش آمدن دلمان بطین و افتراء و
 پتان خواهند کشود و اعتراضات بی کار و سوالات ناهنجار
 خواهند نمود این امید قوی از منتفیان و مندینان است که هرگاه
 این نسخہ را ملاحظه خواهند فرمود زبان حق تر جهان در ماده کوشش
 و سعی این احقر ایجاد خواهند کشود و دعای خیر در باب
 صلاح و نیاد فلاح حق بنی این اصغر الاثر را خواهند نمود و ما توفیقنا
 الا من الله الفضل انرحم و ما رجائی الا بعلمه العظیم و لا حول و لا
 قوة الا بالله العلی العظیم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی سید المرسلین و علی آله و سلم

و آله العظیمین و صحبه الطاهرین